از یک صنف اند پدران و صنف دیگر اولاد اند هر چند پایین روند لکن اقرب
مانع ابعد است و هر درجه ازینها با پدر و مادر میراث می برند چه اولاد صنف
ثانی نیست هر چند پایین باشند و اما مرتبه ثانیه پس جد و جده و اخوه است
و آن نیز دو صنف است اما صنف اول که اجداد و جدات اند [illegible] پدر پدر و مادر او
و پدر مادر و مادر او هستند هر چند بالاتر روند و اما صنف ثانی پس کلاله اند و مراد
ازان برادران و خواهران اند هر چند پایین روند خواه اعیانی باشند یعنی از یک پدر
و یک مادر و خواه اخیافی یعنی از یک مادر و دو پدر باشند بدین وجه که زنی را دو مرد
یکی بعد مفارقت دیگری خواستگاری کرده باشند و از هر یکی اولاد آن [illegible]
باشند و خواه علاتی یعنی از یک پدر و دو مادر باشند لکن بشرطیکه برادران اعیانی
موجود نباشند و درین مرتبه نیز اقرب یکی از دو صنف مانع ابعد صنف دیگر نشود و اگرچه
اقرب صنفی مانع ابعد همان صنف می شود مگر در یک مسئله اختلاف است چنانکه خواهد آمد
و اما مرتبه ثالثه پس اعمام و اخوال اند یعنی برادران و خواهران پدران و مادران
و درین طبقه دو صنف معتبر لیکن یک صنف اند تعدد صنف نیست مگر باختلاف حصص و احکام
پس اقرب هر صنف مانع ابعد صنف دیگر درین مرتبه می شود مگر در یک مسئله اجماعیه
که ابن عم للابوین حاجب عم للاب میشود و در فروع آن اختلاف است و قسم ثانی سبب
است و آن بر دو گونه است یکی زوجیت و دیگری ولاء و آن در اصل لغت عبارت
است از قرب و اتصال و مراد ازان درین مقام بحسب اصطلاح قرب یکی از دو شخص است
بشخص دیگر بغیر قرابت نسبی و بغیر ازدواج سببی بر وجهی که در شرع موجب وراثت

[illegible] بطبقه خواهد آمد والیهم سه مرتبه دارد [illegible] و بر ترتیب [illegible]
[illegible] سوم [illegible] والا رضاعان [illegible] یعنی [illegible] باشند [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible] افزوده که [illegible] پنج مرتبه میشود [illegible]
خواهد آمد انشاء الله تعالی و قسم اول که زوجین است بر جمیع طبقات [illegible]
جمع میشوند یعنی هیچکدام از مراتب ثلث و حاجب یا حد الزوجین از ارث نمی توانند شد
و قسم ثانی آنکه دلالت بر اقارب نسبی مجتمع نمیشوند چه جمیع مراتب آن حاجب مرتبه [illegible]
[illegible] باشند فایده ثانیه در بیان فروض و سهام مقدره در شرع است بدانکه
در قرآن مجید شش فریضه معین وارد گشته فریضه اول نصف است و آن برای
سه کس معین گشته یکی شوهر یعنی هرگاه زنی بمیرد و او را ولدی از بطن خود هرچند
پایین تر رود نداشته باشد پس حصه شوهر از مال او بمقدار نصف متروکه او
دوم دختر واحده پس هرگاه پدر یا مادر دختر بمیرد نصف مال او بنا بر فرض بدختر
میرسد سوم خواهر واحده است چه خواهر هرگاه وارثی اقرب از او نباشد نصف مال را
بمیراث میبرد هرگاه خواهر اعیانی باشد یا علاتی فریضه دوم ربع است و آن
مفروض شده است برای زن یعنی هرگاه مردی بمیرد و زنیکه در عقد دوام او باشد
یا در عقد منقطع باشرط میراث بگذارد ولی اولاد و فرزندی نگذاشته باشد اگرچه از
بطن غیر این زن باشد هرچند پایین تر رود پس ربع مال با آن زن [illegible]
[illegible] باشند آن تفصیلش خواهد آمد و برای شوهر در وقتیکه زن [illegible] فرزندی
[illegible] داشته باشد هرچند از شوهر دیگر باشد هرچند پایین تر رود فریضه سوم

بر چهار قسم است کسر منطق و آن کسور تسعه مشهوره است که نامی برای هر واحد از آن
متعین است که نطق با آن کسر بواسطه آن اسم ممکن باشد و اصم که اسم خاص برای
آن متعین نیست و این غیر کسر تسعی است که خاصه مقدار است چه آن را هیچ اسم خاص بتخصیص
نمیتوان کرد بخلاف کسر اصم حسابی که ممکن التعبیر بجزوی از اجزای یازده گانه
و امثال آن یعنی نسبتا الی ما لا نهایة و مخرجش بتوان کرد و در ما نحن فیه حاجت باین نحو کسر هم منطق
میشود بخلاف اصم مقداری که غرضی از آن در اینجا متعلق نیست و کسر منطق باشد یا
اصم منقسم میشود بمفرد چون نصف و جزوی از یازده جزو و معطوف چون نصف و ربع
و جزوی از یازده جزو و جزوی از سیزده جزو و مکرر چون سدسان و ثلثه ارباع و
دو جزو از یازده جزو و مضاف مثل نصف الثلث و جزوی از یازده از جزوی از
سیزده و مخرج کسور مفرده مشهور و بر اکثر جمهور مذکور است ولکن در صورت اجتماع کسور
معطوفه بتحصیل مخرج مشترک محتاج بضبط قانون می باشد و طریقش اینست که اول مخارج
مفردات را اعتبار کنند و ببینند که آیا متماثل اند یا متوافق و متباین اند یا متداخل
چه اعداد از این نسب چهارگانه بیرون نیست پس اگر هر دو عدد مساوی هم باشند
متماثلان اند و اگر کم و زیاده باشند پس اگر اقل اکثر را افنا کند یعنی هرگاه اقل را
از اکثر طرح کنند یک مرتبه یا مرات عدیده از اکثر چیزی باقی نماند پس متداخلان اند
الا اگر عددی ثالث غیر واحد مفنی هر دو باشد چون شش و چهار که هرگاه دو تا دو تا
از آن ساقط کنند هیچ باقی نماند و چون نه و دوازده که هرگاه سه تا سه تا از این هر دو
ساقط کنند چیزی باقی نماند پس متوافقند و این نسبت را توافق میگویند و گاه است

که عدد ثالث را اعم میگیرند از عددی که مغایر طرفین باشد و از عددی که متحد باشد با طرف
اقل و این معنی را توافق بالمعنی الاعم میگویند و این اعم است از تداخل که
که در عدد ثالث مغایرت طرفین شرط میکنند پس تداخل خارج میشود و این را توافق
بالمعنی الاخص میگویند و اینجا بقرینه تقابل بمعنی ثانی مراد است و لکن در فرائض و
مناسخات در بعض مواضع تداخل احتیاج باعتبار توافق بالمعنی الاعم میشود لکنه نادر
فی العمل کما سنشیر الیها و این عدد ثالث را عاد مشترک میگویند و هرگاه دو عدد یا زیاده
متفق باشند باعتبار اکثر آن ها باشد و کسری که این عاد مخرج آن باشد وفق العددین
گویند پس در مثال اول توافق بالنصف است بعلت آنکه دو مخرج نصف است و در مثال
دوم توافق بالثلث چه سه مخرج ثلث است و همچنین جزو وفق عبارت است از جزوی که
از یکی از این متوافقین گرفته شود علی النسبة الوفق و اگر غیر از واحد که عاد جمیع اعداد است
عادی مشترک بینهما نباشد پس آن هر دو متباین اند بدانکه واحد هر چند بنا بر مشهور داخل
اعداد نیست لکن در عرف حساب اکثر اوقات واحد را در عدد می‌شمارند و از جمله
است که در عدد ثالث قید غیر الواحد افزوده اند و واحد را بنا برین مباین جمیع اعداد
میدانند کما ذکره اقلیدس و تماثل متماثلان ظاهر اند که در شناختن آن حاجت بیانی
نیست و اما توافق پس شناخته میشوند باین طریق که اکثر را بر اقل قسمت کنند پس اگر چیزی
باقی نماند پس متداخلان اند و اگر چیزی بماند که اقل باشد از مقسوم علیه و اکثر از واحد
پس مقسوم علیه را بر باقی قسمت میکنند و اگر چیزی کمتر از آن باقی بماند پس باقی اول را
بر باقی ثانی قسمت کنند و همچنین تا اینکه هیچ چیز باقی نماند و این عمل کاشف میشود از

عدد ان متوافق اند و مقسوم علیه اخیر عاد مشترک است و اگر واحد باقی ماند دلیل تباین
است و هرگاه نسبت مخارج را مشخص نمایند پس ملاحظه کنند و مخرج را از مخارج کسور معطوفه
پس اگر متباین باشند یکی را در دیگری ضرب نمایند و اگر متوافق باشند پس جزو وفقی
یکی از آنها را در عین دیگری ضرب نمایند و اگر متداخل باشند اکتفا بر اکثر کنند پس اگر
مخارج کسر معطوف زیاده بر دو نباشند آنچه حاصل شده مخرج مشترک خواهد بود و اگر
زیاده باشند پس این حاصل را با مخرج کسر ثالث اعتبار کنند و عمل کنند بآن مثل آنچه گذشت
و علی هذا القیاس پس آنچه حاصل شود همان مطلوب است پس در تحصیل مخرج کسور تسعه مذکوره را
در سه ضرب کنیم للتباین حاصل ضرب را که شش است در نصف اربعه ضرب می نمایم از جهت توافق
و حاصل ضرب را که دوازده است در خمسه بعلت تباین پس شصت حاصل میشود و شش داخل
است در آن پس اکتفا کردیم بشصت و ضرب کردیم آنرا در سبعه بسبب تباین پس حاصل شد
چهار صد و بست و آن با ثمانیه توافق بربع دارد پس ضرب کردیم آنرا در ربع ثمانیه
که دو است حاصل شد هشت صد و چهل و آن با تسعه توافق بالثلث دارد پس ضرب کردیم
آنرا در سه تا پس دو هزار و پانصد و بست خواهد رسید و عشره در آن داخل است پس اکتفا برآن
نمودیم و هو المطلوب این است طریق مشهور و در استخراج مخرج مشترک شیخ بهاء الدین
علیه الرحمه در خلاصه می فرمایند و از برای آنست آنکه اعتبار کنی مخارج مفردات کسر
معطوف را پس آنچه از جمله آن مخارج داخل در مخرج دیگر باشد پس آنرا ساقط کن یعنی
اکتفا کن بر اکثر و آنچه نسبت توافق با دیگری داشته باشد عوض آن جزو وفقی آنرا بگیر
در این جزو نسبت بدیگر مخارج میدهی اگر متداخل باشد ساقط میکنی و اگر توافق با دیگری

داشته باشند بر جزو وفق اختصار میکنی تا اینکه در مخارج باقی نماند غیر از متباینین یعنی دیگر
نماند و درین هنگام هر یکی از آنها را در دیگری ضرب می کنیم و آنچه حاصل میشود همان مطلوب
است أی المخرج مشترک ففی المثال تسقط الاثنین والثلثة والاربعة والخمسة
لدخولها فی البواقی والستة توافق الثمانیة بالنصف فاستبدل لها
نصفها وهو داخل فی التسعة فاسقطه والثمانیة توافق العشرة بالنصف
فاضرب خمسة فی الثمانیة والحاصل فی السبعة والحاصل فی التسعة وهو المطلوب

و از لطائف مقام است آنچه مرویست از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه
الصلوة والسلام که شخصی از آنجناب سوال کرد در حال خطبه از حال مخرج کسور تسعه پس بدیهه
فرمود اضرب ایام اسبوعک فی ایام سنتک یعنی ضرب کن ایام هفته خود را در
ایام سال خود که سیصد و شصت است و نسبت آنچه سال در حقیقت اگرچه ناقص است از این
عدد بر تقدیریکه سال قمری گرفته شود و زائد است بر تقدیریکه سال شمسی گرفته شود لکن در
عرف عبارت است از سیصد و شصت روز و بنا این حکم بر عرف متعارف است هرگاه
این را دانستی پس بدانکه کسر مضاف مخرجش آن مضروب مضاف است و مضاف الیه مخرج
کسر مکرر عین مخرج کسر مفرد است پس حاجت بقانونی ندارد مطلب اول هرگاه از تمهید
این مقدمات فارغ شدیم رجوع می کنیم باصل مطلب و آن اینست که غرض اصلی از دریافت
مخارج کسور ضبط مخارج فروض است و مخرج فروض را در عرف فقها مسئله و فریضه
می نامند خواه کسر مفرد باشد و خواه کسر معطوف و خواه مضاف وگاه است که زیاده
تر تقسیم مسئله نمایند پس مخرج سهام مطلوبه را فریضه میخوانند اگرچه سهم مفروض در میان

در میان نباشد یا باشد لکن بسبب ارتفاع آن تصحیح سهام فریضه بر ورثه و دیگر نخیزد و مسمی بالفرض
باشند به اصل فریضه مفرد و منه در کتاب المیراث را کتاب فرائض از این را میگویند یا
تغلیبا للفرض علی غیره یا بعدم انحصار الفرض و منها فیها و هر گاه این را دانستی پس بدانکه
فریضه یعنی مخرج فروض و سهام از سه نوع بیرون نیست نوع اول آنکه بقدر حصص
ورثه منقسم شود آن بر دو قسم است قسم اول آنکه مخرج فریضه منطبق باشد بر عدد رؤس
ورثه پس انکسار در آن لازم نیاید چون خواهر پدری و شوهر حصه هر واحد بنا بر
نص کتاب مجید نصف است و مخرج آن دو تا است و مستحق سهم دو تا هر یکی واحدی را از
اثنین میگیرد و تصحیح التقسیم من غیر کسر و لا انکسار قسم دوم آنکه اصل فریضه یعنی مخرج فرض
یا فروض منطبق بسهام ورثه نباشد لکن بر عدد رؤس ورثه درست منقسم تواند شد پس ضرورت
نسبت را اعتبار کنند در میان نصیب و عدد رؤس اکتفا می کنند درین جا بتباین و توافق
بالمعنی الاعم یعنی نسبت تداخل را اعتبار نمی کنند بلکه تداخل را راجع بسوی توافق
میکنند چرا که فریضه که سبب تصحیح آن است بدون آن حاصل میشود و از آنجا که
نصیب اکثر باشد و عدد موافق آن اقل در صورت حکم بر اشتراک است لکن چونکه فریضه
انکسار ندارد پس مسئله از موضوع بحث خارج خواهد شد و همچنین صورت تماثل پس احتیاج
بایج کردن و هر گاه این را دانستی پس بدانکه انکسار خالی نیست از آنکه بر فریق واحد است
یا بر فریق متعدد پس اگر انکسار بر فریق واحد باشد پس دو صورت دارد یکی آنکه در میان
نصیب و عدد رؤس نسبت تباین باشد و حکمش آن است که عدد رؤس را در اصل فریضه ضرب
کنند پس آنچه حاصل گردد آن اصل مسئله است مثل آنکه زوج و دو برادر حقیقی باشند

غیر منکسر و چهار تا که نصیب بنات است بر عدد آنها که شش است منکسر میشود لکن توافق بالنصف دارد
پس جزو وفق عدد رؤس ایشان در اصل فریضه ضرب کرده میشود و حاصل ضرب که هجده است
تقسیم از ان صحیح میشود و شش تا که ثلث است بر ابوین بالسویه منقسم خواهد شد و دوازده باقی بر بنات
مستکمل منقسم خواهد شد و اگر انکسار بر زیاده از یک فریق باشد پس در ان تقسیم است یکی آنکه کسر
انکسار در نصیب هر فریقی متحقق شود و دیگر آنکه با آنکه منکسر زائد از نصیب فریق واحد باشد بر
بعض فریق نصیب شان منکسر باشد و بر بعض [illegible] پس قسمت شق اول آنکه نصیب
هر فریقی منکسر علیهم با عدد رؤس شان توافق نداشته باشد و آن پنج صورت دارد یکی آنکه عدد
هر فریق با عدد فریق دیگر متماثل و متساوی باشد و حکم آن است که اکتفا نمایند بر احد
العددین او الاعداد و ضرب کنند آنرا در اصل فریضه مثالش شخصی [illegible] سه برادر مادری و
سه برادر پدری وارث باشد اصل فریضه شان سه تا خواهد بود و ثلث که نصیب اخوة مادری
است چونکه درین فریضه یکی است و دو ثلث که حق اخوة پدری است دو تا است و عدد هر
دو فریق سه تا پس لامحاله انکسار بر فریقین وارد خواهد شد و بسبب تماثل عددین به ضرب احدهما
فی الفریضة اکتفا کنند فیرتفع الی التسعة و یصح منها التقسیم چه ثلث آن سه تا است بر سه نفر اخوة
مادری بلا کسر منقسم خواهد شد و دو ثلث شش تا است بر سه نفر اخوة پدری منقسم آن و سه
می آید بر یکی دو سهم صورت دوم آنکه عددین یا اعداد متداخل باشند و حکم آن است
که بر عدد اکثر اکتفا نمایند و آنرا در اصل فریضه ضرب کنند مثلاً شخصی بمیرد و وارث او سه برادر
مادری و شش برادر پدری باشند چون عدد اولین با عدد آخرین متداخل است اکتفا بر عدد اکثر
که شش است نموده در اصل فریضه که سه تا است ضرب کرده شد هجده حاصل شد شش تا که ثلث است

مستقیم است برای اخوه مادری خواهد بود و دوازده برای اخوه پدری هر یکی از فریقین دو تا

دو تا میگیرد کذا فی الکفایه ولکن فساد این کلام بر علما مخفی نخواهد بود وجه اولا این مثال از

موضوع بحث خارج است چه کلام در صورتیست که میان نصیب و عدد هر فریق توافق نباشد

و در همین مثال عدد اخوه پدری که شش است با نصیب شان از اصل فریضه که دو تا است

توافق بالمعنی الاعم دارد پس از مانحن فیه خارج باشد ثانیا تصحیح فریضه از سی و شش مبنی

علی الفاسد است چه فریضه درین مثال از [illegible] تصحیح میشود [illegible] توافق [illegible] که عدد [illegible]

وفق [illegible] گردانند پس بجای شش سه را اعتبار کنند [illegible] که میان عدد اخوه [illegible]

این جزو وفق تماثل است پس ضرب احدهما در اصل فریضه کافی خواهد بود و مسئله [illegible]

سهم [illegible] مثله بعید پس مثال صحیح این است که فرض شود که شخصی مرد و [illegible] چهار زن و [illegible]

پسر گذاشته چه اصل فریضه هشت است که [illegible] ثمن [illegible] و ثمن آن که نصیب ازواج است

واحد است و نصیب پسران هفت است و هر واحد از نصیب فریقین با عدد رؤس شان متباین است

و میان العددین [illegible] پس اکتفا باکثر کنیم و آن هشت است [illegible] که اصل فریضه است

ضرب کنیم پس شصت و چهار حاصل میشود [illegible] سهام از انجمله نصیب ازواج خواهد بود و کل سهام

سهام [illegible] و [illegible] پسران [illegible] سوم آنکه عدد رؤس اعداد با هم متوافق

باشند به انضباط با اعداد پس اگر توافق در میان دو عدد باشد حکمش آنست که [illegible]

نفس عدد آخر ضرب کنند و حاصل ضرب را در اصل فریضه و اگر توافق در میان [illegible]

باشد جزو وفق عدد اول را در [illegible] ثانی و حاصل را [illegible] ثالث ضرب کنند اگر [illegible]

اول با عدد ثالث توافق داشته باشد و اگر [illegible] اکتفا بر اکثر نمایند [illegible]

و هرگاه این را دانستی اینجا بدانکه مفروض آن بود که نصیب هر فریقی با عدد او اصلا توافق
نداشته باشد و آن اعم است از تماثل و تداخل و تباین و ما آنچه از صورتها فرض کرده‌ایم
در باره تباین است بعلت آنکه تماثل نصیب با عدد با انکسار جمع نمی‌شود و المفروض هو الانکسار
و اما تداخل پس از دو حال بیرون نیست یا نصیب داخل عدد است و یا عدد داخل نصیب و ثانی
مثل تماثل منافی انکسار و اول راجع بسوی توافق است و لو بالمعنی الاعم و حاصلش منحصر
می‌آید در شق ثانی آنکه میان نصیب و عدد هر فریقی یا نصیب بعضی از فرق توافق باشد و حکمش
آنست که متوافق را بجزء وفقی رد کنند خواه توافق در هر فریق باشد و خواه در بعض و در صورت اولی
اجزای وفقیه را با هم و در صورت ثانیه با اعداد مستقله کما فی التباین بالنسبت و سنجند که آیا
متوافق یا متداخل یا متباین است یا متماثل یا مختلف پس اینهم پنج صورت دارد یکی آنکه اعداد بعد
رد آنها بجزء وفق متماثل باشند پس درین صورت می‌باید که بر ضرب یکی از آنها در اصل فریضه اکتفا
نمایند مثالش این است که شخصی مرده است و شش نفر یعنی چهار زوجه و دو مطلقه فی المرض که
با تکمیل عده در حکم زوجه اند و شش برادر یا در اخیافی و دو کس از برادران پدری
گذاشته و در اینجا دو کسر از کسور [illegible] از فروض [illegible] آمده چه از فروض زوج ربع آمده
کلاله ام مستحق ثلث پس مخرج مشترک که مضروب سه در چهار یعنی دوازده است پیدا کردیم
و این فریضه اصل است و آن منکسر میشود بر هر یکی از فرق ثلثه چه نصیب ازواج از آن سه است
و نصیب کلاله ام چهار و حصه کلاله اب پنج و عدد هر واحد مخالف نصیب یا نصیب فریق اول الوفق
بالثلث دارد و ثانی بالربع و ثالث بخمس پس رد کردیم اعداد را با جزاء وفقیه و دو تا
ششم ربع شش و خمس ده است پس اعداد بعد رد متماثل اند اکتفا کردیم بر ضرب دو در اصل فریضه

که دوازده است بیست و چهار حاصل شد فللازواج من هذه الفریضة ست و لکلالة الام ثمانیة
ثمانیة ثلثها و العشرة الباقیة لکلالة الاب ستقسم علی حسب اعدادهم من غیر کسر و هو المطلوب و
مثال دیگر که توافق نسبت ببعض فریق دارد و آن نیست که شخصی مرد و زوجه و شش برادر لاب گذاشته
باشد چه اصل فریضه شان بضرورت از چهار است مخرج کسر ربع که یکی ازان برای زوجه است و سه تا
برای اخوة و نصیب هر دو فریق بر عدد رؤس شان منکسر است مگر اینکه نصیب فریق اول با عدد
آنها متباین و نصیب فریق ثانی موافق است بمعنی اعم با عدد آنها اذ التوافق بالثلث پس وفق گرفتیم
شش را و ثلث آن باشد و این دو با عدد ازواج متماثل است پس اکتفا کردیم بضرب دو یا
در اصل فریضه که چهار تا است هشت حاصل شد پس دو سهم ازان برای هر دو زوجه است و سه
شش تا برای شش برادر منقسم علیهم بلا کسر صورت دوم آنکه عددین با عداد بعد الرد متداخل باشد و کلیش
آنست که اکثر را در اصل فریضه ضرب کنند خواه توافق در جمیع انصباء و اعداد متحقق باشد خواه
در بعض و درینجا تداخل معتبر است نه توافق بالمعنی الاعم مثال صورت اولی این است که شخصی مرده
باشد و شش زوجه و شانزده کلالة الام و ده نفر کلالة الاب گذاشته باشد پس اصل فریضه کما سلف
دوازده خواهد بود و نصیب ازواج که سه تا است با عدد آنها که شش است توافق بالثلث دارد
و نصیب کلالة الام که چهار تا است با عدد آنها که شانزده است متوافق بربع چنانچه باقی که
نصیب اخوة پدری است با عدد آنها که ده تا است متوافق بخمس پس بعد الرد الی الوفق عدد
ازواج دو شد و همچنین عدد اخوة پدری و عدد اخوة مادری چهار تا خواهد بود و هر واحد از وفقین
ثالث داخل است پس چهار را در دوازده ضرب بکنیم چهل و هشت حاصل میشود و تصحیح منها التقسیم
فلکل فریق مضروب نصیبه السابق فی الاربع فللازواج اثنا عشر و لکلالة الاب عشرون و

عشرون و لکل الاثنی الامام الستة عشر سهما فیستقیم علیهم من غیر کسر مثال صورت دیگر چهار زوجه و شش برادر

پدری وارث باشند پس اصل فریضه از چهار خواهد بود و یکی که نصیب ازواج است با عدد

ایشان مباین است و سه تای باقی که نصیب اخوه است با عدد ایشان متوافق بثلث پس عدد ازواج

که مباین نصیب است یعنی چهار تا بحال خود نگذاشتیم و عدد اخوه را بجزو وفقی که دو تا است

برگردانیدیم و نظر کردیم در میان عددین بعد الرد تداخل یافتیم پس ضرب کردیم اکثر آنرا که

چهار است در اصل فریضه که آنهم چهار است مبلغ آن شانزده شد و قسمت ازان درست آید پس

ازواج را که چهار تا است که منقسم شود بر آنها من غیر کسر و برادران دوازده لکل منهم اثنان صورت

سوم آنکه اعداد بعد الرد با هم متوافق باشند و تاثیرش آنست که وفق یکی را در عین دیگری ضرب

نمایند و حاصل را در وفق عدد ثالث و هکذا الی آخره که عدد مذکور و حاصل ضرب سابق متداخل و

یا متماثل آن نباشد و حاصل ضرب را در اصل فریضه خواه اصناف و اعداد همه متوافق باشد خواه

بعض مثال فرض اول آنکه بیست و چهار زن و بست و چهار برادر مادری و پنجاه نفر برادر

پدری وارث باشند پس اصل فریضه از دوازده است کما سلف و سه ازان که نصیب

ازواج است با عدد آنها متوافق بثلث و چهار تا که نصیب اخوه مادری است با عدد آنها توافق

بربع و پنج تا که نصیب اخوه پدری است با عدد آنها که توافق بخمس دارد پس هر یکی را بجزو وفق او

برگردانیدیم هشت تا از عدد ازواج و شش تا از نصیب اخوه مادری و ده تا از عدد اخوه

پدری بعد الرد باقی ماند چون هشت با شش توافق بنصف دارد و از نصفش که چهار تا باشد

ر ده دهم و چهار را در شش و حاصل را که بست و چهار است در نصف عشر ضرب کردیم یکصد و

بیست حاصل شد آنرا در اصل فریضه که دوازده است ضرب کردیم یکهزار و چهار صد و چهل

حاصل شد پس برای ازواج سه صد و شصت خواهد بود و بالسویه بینهن لکل واحدة خمسة عشر سهماً
برای اخوه مادری چهارصد و هشتاد و لکل منهم عشرون و برای اخوه پدری شش صد لکل منهم
اثنا عشر و مثال فرض ثانی اینکه چهار زن و چهل و دو پسر وارث باشند پس اصل فریضه از هشت
خواهد بود و نصیب ازواج واحد است و آن با عدد شان تباین دارد و هفت سهم باقی نصیب
پسران و آن با عدد رؤس شان توافق بالسبع دارد پس رد کرده شد بسوی شش که سبع چهل
و دو است و در میانه چهار و شش توافق بالنصف است و دو را در شش و حاصل را که دوازده است در هشت
ضرب کردیم نود و شش حاصل شد پس برای ازواج دوازده خواهد بود لکل منهن ثلاثة و
برای پسران هشتاد و چهار لکل منهم اثنان صورت چهارم آنکه اعداد و بعد ارجاع انها بسوی
اجزای وفق با هم تباین داشته باشند و حکمش آنست که یکی را در دیگری ضرب کنند و حاصل
ضرب را در ثالث و علی هذا القیاس مثالش آنکه شش زن باشند و ده برادران مادری و دوازده
نفر و از پدری بیست و پنج پس اصل فریضه مخرج مشترک خواهد بود و میانه ربع فرض اعلای
ازواج و ثلث فرض کلالة الام متعدد و آن دوازده است و نصیب ازواج از آنجمله سه تا است
و عدد رؤس شان یوافق نصیبهن بالثلث فرد و ثلثه الی اثنین و نصیب کلالة مادری چهار تا است و موافق
با عدد رؤس شان بربع پس رد کرده می شود بسوی سه که ربع عدد انها است و نصیب کلالة
پدری پنج تا است که موافق است با عدد و خمس عدد شان پنج است فرد الیه و دو با سه و پنج
مباین است پس لا محاله ضرب می کنیم دو را در سه و شش را در پنج و سی را در دوازده
سه صد و شصت حاصل خواهد شد پس نود سهم با ازواج خواهد رسید لکل منهن خمسة عشر و یکصد
و بیست بکلالة مادری لکل منهم عشرة و یکصد سهم بکلالة پدری لکل منهم اربعة و مثال دیگر آنکه و

در میان نصیب و عدد بعض متحقق باشد و دون بعض بعد الرد بهمه مثالش این است که
چهار زن باشند و شانزده برادر پدری و شش نفر برادر مادری پس فریضه شان از دوازده
سهم خواهد شد کما سلفت لما سلفت و نصیب اخوه مادری که چهار تا است با عدد آنها توافق بالنصف
دارد و سه تا که نصیب ازواج است با عدد آنها تباین دارد و پنج تا که نصیب برادران پدری است
با عددشان تماثل دارد پس توافق را رد کردیم بسوی جزو وفق آن که سه تا باشد نظر کردیم در
اعداد موجوده سه را با چهار مباین یافتیم مضروب ... در دوازده که آنهم مباین است ضرب
کردیم شصت حاصل شد ضرب کردیم آن را در اصل فریضه هفت صد و بیست رسید یکصد و هشتاد
از جمله برای ازواج است از برای هر یکی از آنها چهل و پنج و از برای اخوه مادری سه صد و
چهل برای هر واحد چهل و از برای اخوه پدری سه صد باقی لکل سهم ستون صورت پنجم آنکه
اعداد بعد الرد بعضی با بعضی مباین و بعضی با بعض مماثل و بعض متداخل و بعض متوافق باشند
حکمش آنست که متوافق را بجزو وفق رد کنند و از متماثل بر یکی اکتفا کنند و از متداخل اکثر
بگیرند و ... را بحالش وا گذارند پس اعدادی که بعد این عمل باقی بمانند آنها را در یکدیگر ضرب
کنند لیکن حاصل ضرب اول را در عدد ثالث فصاعدا امر اعیا بحکم النسب و حاصل اخیر را در
اصل فریضه ضرب نمایند فما بلغ الیه یصح منه التقسیم و هکذا العمل فی کل باب و علیک من
امثالها و هر گاه این را دانستی پس بدانکه امر اهم که در این مقام تعرض بآن در کار است
اینست که تصحیح فریضه کا ... نصیب و عدد در روس معلوم نمی شود بلکه حاجت
می افتد بضبط ... توفیق با عدد سهام او بعد آن عمل بر
ضوابط سابقه چنانکه اگر کسی بمیرد و چهار زن و هشت پسر و چهار دختر بگذارد پس اصل فریضه

از هشت خواهد بود و یکی از آن نصیب ازواج و باقی نصیب اولاد و عدد آنها دوازده است
لیکن غرض بعدد شان متعلق نیست بلکه بعدد سهام شان و چونکه پسر مستحق دو سهم و دختر مستحق
یک سهم می باشد پس سهام جمله اینها بست است پس لا محاله نسبت میان سهم نصیب اینها که هفت
است با بست چونکه میانه این هر دو تباین است و میانه نصیب ازواج و عدد آنها نیز تباین
پس نظر کردیم در عدد رؤس ازواج و عدد سهام اولاد میانه این هر دو تداخل
یافتیم اکتفا کردیم بر عدد سهام و ضرب کردیم عدد سهام را نه عدد رؤس را و عدد
نصیب را در اصل فریضه یکصد و شصت حاصل شد بست سهم از انجمله برای ازواج خواهد
بود و بهر یکی از اینها پنج سهم خواهد رسید و یکصد و چهل حصه اولاد و برای هر پسر چهارده
و برای هر دختر هفت سهم خواهد بود و هذه صورة العمل

میت زید المسئلة من ۸ / ۱۶۰			
ابن ۱۴	ابن ۱۴	بنت ۷	بنت ۷
ابن ۱۴	ابن ۱۴	بنت ۷	بنت ۷
ابن ۱۴	ابن ۱۴	زوجه ۵	زوجه ۵
ابن ۱۴	ابن ۱۴	زوجه ۵	زوجه ۵

مثال دیگر آنکه زید مرده باشد و شش زن و دوازده کس از اعمام پدری و هشت
عمه پدری و ده کس از اعمام مادری و چهارده اخوال پدری و ده خاله پدری و خا

اولاد می شوند و اقرب ایشان ابوین اند بسبب اختلاف صنفین با ایشان و حاجب اولاد اولاد

نمی شوند اگرچه پائین تر روند آری اقرب صنف شان ابعد ایشان را حاجب می شود پس اگر

پسری یا دختری صلبی موجود باشد پسر پسر را از میراث منع می کند آری اگر از اولاد صلبی کسی

موجود نباشد پس اولاد اولاد میراث می برند و برین قیاس در طبقه ثانیه و ثالثه پس هرگاه

از طبقه اولی اولاد کسی موجود نباشد پسر پسر و دختر پسر قائم مقام پسر می شوند و دختر

دختر و پسر دختر قائم مقام دختر علی الاشهر الاظهر پس اگر

دختر بوده باشد و اولاد دختر هر چند پسر باشد یک حصه میگیرد …

علمای ما رضوان الله علیهم خلاف واقع شده اول اینکه ابن بابویه علیه الرحمه در ارث اولاد

اولاد فقد ابوین را شرط گردانیده اند و قول مشهور راجح است دوم آنکه …

و آن را در پیش علی و معین الدین مصری دختر پسر را دو ارث یک حصه … و دختر …

دو حصه میدادند و قائم مقام ابن بنت و بالعکس بمقام ام و اب اولاد … احادیث وارده را

محمول بر اصل ارث می کنند نه کیفیت تقسیم و هو خلاف الظاهر و الاشهر ارجح و تفریع میشود

بر این اختلاف اختلاف در وجه بنابر مشهور دختر پسر تمام ترکه را بالقرابه … ارث می برد …

برده می شود و بنابر قول سید …

درست و همچنین دختر دختر و بنابر قول سید پسر دختر تمام ترکه مثل پسر بقرابت میگیرد بخلاف

دختر فانها مستحقه بالفرض و الرد و اگر ابوین یا احدهما با ایشان شریک شوند …

یا اخماسا مثل سابق رجوع خواهد کرد سوم مشهور است که اولاد دختر مثل اولاد پسر در صورت

تعدد و اختلاف بمذکوره و انوثیت للذکر مثل حظ الانثیین اقتسام می نمایند …

براج قائل شده اند باینکه اولاد دختر بالتساوی اقتسام می نمایند و هو ضعیف تتمه
حبوه از متفردات علمای شیعه است قول بحبوه یعنی پسر بزرگتر اگر میت پسران متعدد داشته
باشد والا پسر واحد از ترکه پدر اختصاص دارد بلباس بدن میت و انگشتر و شمشیر و مصحف او
باتفاق علمای شیعه بنصوص مستفیضه و بذلک تخصص عموم آیة الارث لکن کلام در دو مقام
است یکی اینکه آیا این اختصاص بر سبیل وجوب و استحقاق است مجانا یا بعوض و هو الاشهر و
یا بر سبیل استحباب بعوض قیمت کما ذهب الیه ابن الجنید و سیدنا المرتضی علم الهدی صاحب
الکفایه و علامه در مختلف هم این قول را اختیار کرده لکن تصریح بعوض نفرموده و اول اقوی
است دوم در تعیین اشیاء مذکوره پس در حدیث صحیح وارد است که وقتی که هلاک شود شخصی و
بگذارد پسران این برای بزرگتر آنها است سیف و درع و انگشتر و مصحف پس اگر بمیرد اکبر ذکور
یعنی قبل موت مورث پس آنکه بزرگتر است بعد او و هرگاه درع محمول بر پیراهن باشد پس
تمام این چیزها در این نص مندرج است و اگر مراد از آن درع آهنی باشد سه چیز از اشیاء اربعه
در آن مذکور است و در حدیث دیگر همین چیزها که در این حدیث مذکور است وارد شده و در
حدیث ثالث بجای درع کتب و رحل و راحله و کسوه وارد گشته و در روایت موثقه اذا ترک
سیفا او سلاحا فهو لابنه فان کانوا اثنین فهو لاکبرهما و در موثق دیگر بجای سلاح ثیاب
جلده و گاه است که اختلاف اخبار در این مقام دلیل استحباب میگردانند و آن فرع تعادل
است و ترجیح در جانب مشهور است و لکن احتیاط در مصالحه است چه مسئله خالی از اشکال و
ادله طرفین خالی از اختلال نیست و بر تقدیر عمل بر قول مشهور چیزی که بلفظ واحد وارد شده
مثل سیف و مصحف شامل نخواهد شد مگر یک چیز را اگرچه در ترکه میت از آن جنس متعدد

موجود باشد و در غیر صورت آن فردی که اختصاص آن نسبت بیشتر بوده باشد مقدم خواهد بود بر
دیگر افراد آن هم در صورت تساوی نسبت اختیار و در صورت تشاح ورثه قرعه احوط است
و استفاده عموم از لفظ سیف و مصحف بحسب عرف کما فی الکفایه محل کلام است و انچه در بعضی
احادیث وارد شده مثل ثیاب جلد شامل جمیع افراد آن خواهد بود و مراد از ثیاب بدن چیزی
است که می پوشید آنرا یا برای پوشیدن آنرا مهیا کرده باشد در کفایه تصریح نموده باینکه
عمامه و سراویل در آن داخل است لکن چونکه در احادیث مشهوره لفظ درع وارد است و آن
بر تقدیری که مراد از آن درع پیراهن باشد شامل مطلق لباس نیست و بر تقدیری که مراد از آن
درع آهن باشد ثیاب بالکلیه از آن خارج پس حکم بتعمیم خالی از تامل نیست و احوط برای ورثه
دیگر است که جمیع ما ورد فی الروایات را به پسر اکبر واگذارند و برای پسر اکبر احتیاط در آن است
که بدون قیمت هیچ چیز را نگیرد و بدون رضای شان برگرفتن چیزی که مجمع علیه است قیمت بسیار
نکند الا ان یکون عن تراض منهم و الامر عند التراضی سهل چه در صورت رضای شان بلا قیمت
هم لی و عند عدمه می تواند گرفت و هرگاه این را دانستی پس بدانکه از بعض اخبار ظاهر میشود
که این عطای زائد به پسر اکبر بمقابله تکلیفی است که در خصوص قضای صوم و صلوة پدر به پسر تعلق
میگیرد لکن شرط این عطیه نیست که اگر در خواندن آن اهمال نماید از ین حبا محروم بماند آری
در اثم کلامی نیست و اما تفصیل ما یتعلق به من القضا پس تعلق بکتاب صلوة دارد و لهذا اکتفا
بذکر اجمالی نموده شد و جمعی شرط کرده اند که حبوه برای پسر کبیری است که سفیه و فاسد
العقل نباشد و تفسیر کرده اند این حبوه را بمخالفت مذهب و دلیل اشتراط واضح نیست
و اگر از جهت باشد که مخالف را مذهب او ملزم میتوان ساخت چنانچه بعضی گمان کرده اند

پس امریست علیحده معهذا النفع موسن دران ملحوظ است نه اعتبار آن مطلقا چه در وقت رجوع
مخالف حکم مذهب خود برا و لازم است نه حکم ملت او و بعضی شرط کرده اند که ترکه میت مستغرق
بدین نباشد و بعضی نفی مطلق دین را شرط دانسته اند و آنهم صورتی ندارد و ظاهر آنست که
مال بورثه منتقل میشود اگرچه تصرف او موقوف بر ادای دین بوده باشد بالجمله ظاهر
آنست که حکم حبوه و سائر ورثه درین خصوص یکسان است تذنیب با اهل مرتبه اولی
که ابوین و اولاد اند هر چند با ایشان جد و جده را نصیبی نیست و خلاف کرده است درین
مسئله چند تن و جد و جده پدری را با پدر و جد و جده مادری را با مادر شریک ارث ساخته و جد را مطلقا
شریک با اولاد اولاد و میدانند و ابن جنید اجداد اربعه را با بنت و ابوین شریک گردانیده و
اینهر دو قول شاذ است و مستندی صحیح ندارد لکن سنت است پدر را که برای پدر و مادر
خود یعنی جد است و جده او طعمه قرار دهد یعنی سدس اصل ترکه را بالسویه بآنها بدهد اگر هر دو
موجود باشند و الا بیکی از آنها که موجود است بدهد و بعضی تخصیص با جد بها کرده اند از جهه آنکه
در نصوص ذکر هر دو مجتمعا وارد نشده لکن خلافی در عموم حکم بظاهر نیست هر گاه حق خود دو ثلث
یا زیاده یافته باشد و همچنین مادر را سنت است که هر گاه ثلث ترکه یا زیاده بیابد سدس را
با بوین یا احد الابوین خود بدهد و تقیید بزائد شدن سهم هر واحد از ابوین از سدس بقدر سدس
از کلام شهید در لمعه و در روضه و از کلام محقق در نافع ظاهر میشود و مشهور آنست که زیادتی
از سدس هر قدر که باشد در استحباب اطعام کافی است و در نصوص تصریح بقول احد
الطرفین موجود نیست و بعضی گفته اند از زائد و سدس هر چه زیاده باشد باید طعمه صرف
شود و صاحب کفایه می فرماید که روایات بر هیچیک ازین تخصیصات دلالت ندارد

انتهی و قول اشهر خالی از قرب نیست و الامر سهل و اگر حاصل شود برای یکی از پدر و مادر
زائد از سدس دون الآخر پس استحباب طعمه مخصوص او خواهد بود علی الاشهر دون الآخر
وکیفما کان بر نبیرگان طعمه جد و جده نیست تا وقتی که پدر و مادر اینها موجود نباشند
و هرگاه اینها موجود باشند فالطعمه علیهما لا علیهم **فصل دوم** در میراث طبقه ثانیه
یعنی اخوه و اجداد و اخوه شامل است برادران و خواهران را خواه از یک پدر و مادر باشند
که اینها را اخوه اعیانی و کلالة الابوین گویند و خواه از یک پدر و دو مادر باشند و اینها را اخوه
علاتیه و کلالة الاب میگویند و خواه از یک مادر و دو پدر باشند و اینها را اخوه اخیافی و کلالة
الام میگویند و خواه اولاد اینها هر چند پائین روند و اجداد خواه پدری باشند و خواه مادری
هر چند بالا روند و در یک مرتبه هم دو صنف اند و اقرب یکی مانع ابعد صنف آخر نیست و تفصیل
هر دو صنف انفرادا و اجتماعا در چهار بحث خواهد آمد **بحث اول** در حال اخوه پس
بدانکه هرگاه شخصی بمیرد و والدین و اولاد را نگذارد یا بگذارد و لکن بسبب مانعی از موانع محجوب
الارث باشند اخوه و اجداد وارث او می شوند پس اگر یک برادر تنها را بگذارد او یا برادر
اعیانی یعنی پدر مادری باشد یا علاتی یعنی پدری فقط عند عدمه تمام مال را بقرابت می گیرد
و همچنین اگر متعدد باشند پس اگر همه ذکور باشند بالسویه میانه خود یا اقتسام می نمایند و اگر مختلف باشند
بذکوره و انوثت پس حصه برادر دو مقدار حصه خواهر خواهد بود و اگر خواهر پدر مادری یا
پدری تنها باقی ماند نصف مال بالفرض و نصف دیگر بمیراث میبرد چه آنچه زیاده از فرض است
بعصبه نمیرسد و اگر خواهران للابوین او للاب دو تا یا زیاده باشند دو ثلث را بالفرض میگیرند
و تتمه را بقرابت و برد للاقربیة الا ابعد و هرگاه برادر یا خواهر اخیافی یعنی مادری تنها را

بگذارد سدس را و مادر سدس فرضاً والباقی رداً و اگر متعدد باشند یک ثلث را بفرض میراث میبرند
و باقی را بقرابت رد میگیرند و زن و مرد ایشان بالسویه میانه خود قسمت می کنند و هرگاه اخوه
از کلالات ثلث بهم آیند کلالة الاب ساقط میشود و کلالة الام اگر یکی است سدس و اگر متعدد اند ثلث را بفرض
می برند و باقی یعنی پنج سدس در صورت اولی و دو ثلث در صورت ثانیه برای کلالة الابوین خواهد بود
و هرگاه از دو نوع کلاله باشند پس اگر کلالة ابوین و کلاله اب باشند کلاله اب را هیچ چیز نمیرسد
حکم چنانست که در محض کلالة الابوین مذکور شد و اگر کلالة الابوین یا کلالة الاب با کلالة الام جمع شوند
کلالة الام فریضه خود را می برند و کلالة الابوین باقی را و کلالة الاب عند عدم کلالة الابوین قائم مقام
کلالة ابوین میشود و در تمام صور مذکوره تسویه یا تفضیل خواهد بود و هرگاه یک خواهر اعیانی یا علاتی با یکی از اخوه
اخیافی جمع شود نصف بخواهر اعیانی یا علاتی و عند عدمها خواهر میرسد سدس بخواهر یا برادر اخیافی
و اگر اینها متعدد باشند ثلث با ایشان خواهد رسید و یک سدس یا دو سدس باقی خواهد بود بر اخوه ابوین یا اب
رد کرده خواهد شد نه بر اخوه اخیافی و همچنین گاه دو خواهر یا زیاده از پدر و مادر یا فقط از پدر باشند
دو ثلث بفریضه میگیرند پس اگر اخوه مادری متعدد باشند ثلث باقی را می گیرند و هیچ چیز باقی نخواهد ماند
و اگر یک خواهر یا برادر مادری باشد سدس را میگیرد و آنچه از فریضه باقی میماند بکلالة الابوین و الاب
خواهد رسید نه بکلالة الام هذا في الصحيح على المشهور و فضل بن شاذان و ابن ابی عقیل و ابی علی قائل شده اند برد
على كلالة الام کمایرد علی کلالة الاب علی حسب السهام و آن ضعیف است و بعضی فرق کرده اند میانه کلالة
الابوین و کلالة الاب پس در صورت اجتماع کلالة الابوین با کلالة الام در خصوص رد ابا نموده اند بکلالة الابوین
و در صورت اجتماع کلالة الاب با کلالة الام هر دو فریق را در رد علی حسب السهام شریک ساخته اند و هو قول ابن
الجنید و ابن ادریس و ابن زهره و المحقق خلافاً للشیخ المفید و ابن حمزه و اکثر المتاخرین چه این

ردّ را مخصوص بکلالة الاب او الابوین میکردانند و لا تخلو عن قوة **مبحث دوم** در حکم اجداد است جدّ
واحد پدری باشند یا مادری تمام مال را مستحق است بقرابت لکن در صورتیکه جد مادری باشد چونکه نصیب مادر را
می گیرد که او ردّ فی المنصوص پس میتوان گفت که ثلث بفرض میگیرد و باقی برد لکن از انجا که نصیب او بتمامه در قرآن مجید
مذکور نگردیده انچه میرسد باو میتوان گفت که همه آن بقرابت باو رسیده والامر سهل و همچنین جده و هرگاه
جد و جده پدری بهم آیند و حصه جد پدری خواهد رسید و همچنین حصه بجده پدری و اگر هر دو مادری باشند بالسویه
صاحب کفایه میفرماید که خلافی درین مسئله ندیده ام لکن نصی هم نیافته ام و ظاهر انست که علاوه بر
اجماع از نصوص هم استنباط این حکم میتوان کرد و اگر اجداد پدری و مادری بهم آیند دو ثلث اجداد پدری
راست و یک ثلث اجداد مادری را واحد باشند یا متعدد و علی الاشهر بل الخلاف فیه لم نظهر پس
اگر شخصی مرده باشد جد و جده پدری و جد و جده مادری گذاشته پس اصل فریضه از سه خواهد بود لانه مخرج الثلث و عدد
رؤس اجداد مادری دو تا و عدد سهام اجداد پدری سه تا پس سهم هر یکی از فریضه منکسر و عدد شان
خواهد شد پس عدد رؤس فریق اول را در عدد سهام فریق ثانی ضرب نمودیم شش تا شد این شش تا را
در اصل فریضه که سه تا بود ضرب کردیم هژده سهم شد و تصحیح مسئله تقسیم نمودیم پس شش سهم از ان برای
هر جد و جده مادری سه سه تا و دوازده تا با اجداد پدری هشت تا برای جد پدری و چهار تا برای جده پدری
این است حکم چهار جد که در مرتبه اولی بهم آمدن شان ممکن است هر چند بالا تر میروند عدد شان متضاعف میشود
لکن نوبت بوراثت شان کمتر میرسد مگر مسئله اجداد ثمانیه اگر در درجه ثانیه بهم آیند اکثر علما متعرض
شده اند پس بنابر اقتضای طریقه ایشان ما هم بذکر آن می پردازیم پس بدانکه علمای ما در تقسیم سهام شان
سه قول دارند اول انکه دو ثلث ثلثان با اجداد پدری پدر را ثلثا تا میرسد و ثلث ثلثین با قربای مادری پدر
کذلک و ثلث باقی از اصل ترکه با اجداد پدر و مادر مادر بالسویه این قول اشهر است و تصحیح تقسیم من مائه و ثمانیه

چه سهام اقربای پدری شش تا ست و سهام اقربای مادری چهار تا و میانه هر دو تباین است پس
میزنیم یکی را در دیگری حاصل ضرب را در ثلثه اصل پس بیک صد و هشت می رسد

صورة العمل هكذا

المسئله ٣ مص ١٠٨

زید

ورثه اجداد ثمانیه

الفریق الاول — اجداد اربعه از جانب پدر

الفریق الثانی — اجداد اربعه از جانب مادر

النصیب ٢ — عدد السهام اصله ٣ مص ٩

النصیب ١ — عدد السهام ٤

فریق اول — پدر و مادر پدر پدر — نصیب — بعدد سهام ٣

فریق ثانی — پدر و مادر مادر پدر — نصیب — عدد سهام ١

فریق اول — پدر و مادر پدر مادر — علی الروس ٢

فریق ثانی — پدر و مادر مادر مادر — علی الروس ٢

در میان عدد سهام و نصیب هر واحد از فریقین تباین

در میان عدد هر دو فریق تماثل

حکم اکتفا بر یکی از دو عدد و ضرب آن در اصل حاصل ٩ مص

النسبة والحکم ضرب یکی در دیگری ضرب حاصل در اصل مسئله

بین العددین تباین

مضروب ٩ — مضروب فیه ٤ — حاصل ضرب ٣٦

مضروب ٣٦ — مضروب فیه ٣ — الحاصل ١٠٨

القسمة

الفریق الاول اجداد از جانب پدر ٧٢ — الفریق الثانی از جانب مادر ٣٦

الفریق الاول ٤٨ — الفریق الثانی ٢٤ — الفریق الاول ١٨ — الفریق الثانی ١٨

پدر پدر پدر	مادر پدر پدر	پدر مادر پدر	مادر مادر پدر	پدر پدر مادر	مادر پدر مادر	پدر مادر مادر	مادر مادر مادر
٣٢	١٦	١٦	٨	٩	٥	٩	٩

و قول دوم آنست که تقسیم اجداد و جدات پدر پدر بر سبیل تسویه باشد و تقسیم اجداد و مادر پدر پدر از دو سهم بالسویه
اجداد و مادر خواه پدری باشند خواه مادری یعنی دو ثلث ثلث با جداد پدر مادر و یک ثلث ثلث با جداد
مادری مادر بالسویه منقسم خواهند شد نقل کرده اند این قول از معین الدین مصری بنا برین قول از پنجاه و چهار سهم
تقسیم صحیح خواهد شد زیرا که درین صورت عدد سهام اجداد پدر هجده است و عدد سهام
اجداد مادر شش و در میان این دو تداخل است پس اکتفا باکثر نموده ضرب کردیم آنرا در اصل
فریضه که سه بود پنجاه و چهار حاصل شد قول سوم آنست که اصل مال را سه حصه کنند و هر حصه را
سه حصه ثلث و ثلث با قربای پدری پدر و یک ثلث و دو ثلث با قربای مادری پدر و دو ثلث
یک ثلث با قربای پدر مادر و یک ثلث ثلث با قربای مادری مادر بدهند لکن اجداد پدری را به حکم للذکر
مثل حظ الانثیین میانه خود با هم تقسیم نمایند و همچنین اجداد مادری از طرف پدر و لکن اجداد مادر از طرف مادر برابر
هم میگیرند و این قول بزری علیه الرحمه است و بنا برین قول سهام ولکن یعنی اجداد و جدات پدر پدر نه سهم
است چنانکه قول اول بوده و سهام آخرین یعنی اجداد پدر و اجداد مادر مادر هجده سهم در میان
سهام فریق اول و ثانی تداخل است پس باید که اکتفا باکثر کرده و ضرب در اصل فریضه نموده شود و به
مجموع پنجاه و چهار خواهد شد چنانکه در قول ثانی بوده مگر اینکه تقسیم مختلف است و این مسئله مشکل است
زیرا که نص مفقود است و عمل به اشهر خالی از قوت نیست و احوط بنا بر مصالحه است **بحث سوم** در اجتماع
صنفین است بدانکه جد پدری مثل برادر عینی یا علاتی است و جد مادری مثل خواهر کلالی پس اجداد پدری و
اخوه پدری دو ثلث مال را با هم قسمت میکنند بر این روش که حصه هر ذکر دو چند حصه هر واحد از اناث
بوده باشد و اجداد و جدات مادری و اخوه مادری ثلث را بالسویه با هم تقسیم کرده میگیرند مگر اینکه برادر مادری هرگاه
یک کس باشد سدس میراث می برد و در صورت تعدد ثلث جد مادری هر چند منفرد باشد [illegible]

چنانچه اگر بود ... و حصه ... یک حصه جمیع ... کرد و عم و یک عمه موجود باشند پنج سهم تقسیم صحیح خواهد شد علی
مذهب القدیس اما کلالة الاب پس با وجود کلالة الابوین بهره از میراث ندارند و در صورت فقد کلالة الابوین
کلالة الاب قائم مقام ایشان شوند و میراث ایشان مثل میراث ایشان دوم آنکه فقط اخوال باشند و ذکور و اناث اینها
با اتحاد جهت در قسمت متساوی اند بلا تفرقه و در جهة کلالة الاب با کلالة الابوین حظی از میراث ندارند و کلالة
الام خواه با کلالة الابوین جمع شوند و خواه با کلالة الاب در صورت وحدت سدس و در صورت تعدد ثلث را
بمیراث می برند و باقی بکلالة الابوین او الاب بالسویه علی الاشهر و بعضی قسمت میانه اینها بتفاوت گفته اند
و احوط آنست که بنا بر مصالحه گذارند سوم آنکه اعمام با اخوال جمع شوند پس ثلث از برای خال خواهد بود اگرچه
واحد باشد و یا باشند یا زیاده هر قسم کلاله که باشند و در صورت تعدد قسمت ثلث میانه اینها بسر خواهد بود
و ابن ابی عقیل عمانی خال واحد را مستحق یک سدس دانسته کما فی کلالة الام لم یثبت و ثلث برای اعمام
است پس اگر متعدد باشند و مختلف بذکورت و انوثت بتفاوت قسمت خواهند کرد و اگر مختلف نباشند بالسویه
و اگر واحد باشد عم یا عمه هر دو ثلث برای او خواهد بود و قول عمانی آنکه هر احد از اینها مستحق
است و خال واحد یا خاله واحده مستحق سدس و باقی رد کرده شود و با اینها بالنسبه شاذ است و در صورت
اجتماع کلالات کلالة الاب ساقط می شود کما سلف **مبحث دوم** در اعمام اخوال قرب و بعد نزول و صعود
هر دو معتبر است اما صعود پس مثل آنکه اعمام میت اخوال و اقرب اند از اعمام اخوال پدر و مادر و اینها مقدم
اند از اعمام اخوال جد و جده و برین قیاس و وقتیکه اعمام اخوال میت که مثل جد و تماینه بهم آیند در اقسام
شان خلافی که در اجداد گذشت جاری خواهد شد و مسئله خالی از اشکال نیست اما نزول پس مثل آنکه
هرگاه عم و عمه میت موجود نباشند اولاد اینها قائم مقام اینها خواهند شد هر چند پائین تر روند و بجهت اولاد
خال و خاله میت اقرب اینها الابعد را محجوب خواهد شد هر گاه هیچ یک از اینها موجود نباشد

بطبقهٔ ثانیه اعمام میراث منتقل خواهد شد و همچنین این حکم مطرد است و در کلالات نفلت هم کرده
یک مسئلهٔ اجماعی که از روی نص نیز ثابت است و آن این است که هرگاه ابن عم اعیانی
با عم علاتی جمع شود ابن عم حاجب عم خواهد بود و بعضی حکم عم را برعمه و حکم ابن العم بربنت
العم جاری ساخته اند و آن خالی از تامل نیست مگر اینکه او لویت ثابت شود و آری اجماع
زوج علی الظاهر مغیر حکم نمی تواند شد و ابن جنید اسکافی گفته است که از برای عم دو ثلث است و
از برای ابن الخال یک ثلث کو یا چنین فهمیده است که اعمام و اخوال دو صنف اند پس اقرب
یکی مانع ابعد صنف آخر نخواهد شد و مشهور آنست که این هر دو یک صنف اند پس با وجود عم ابن
الخال را نصیبی نخواهد بود کما صرح به جماعهٔ **بحث سوم** هرگاه جمع شود با عمومه و خوله
شوهر یا زوجه پس شوهر نصف مال را می برد و اگر بجای شوهر زوجه بود ربع را و برای خوله
خواه متعدد باشند و خواه متوحد اخوة اعیانی مادر باشند یا علاتی و یا اخیافی ثلث اصل است
نه ثلث باقی و باقی برای عمومه است و قسمت میانه اینها بهمان طرز است که گذشت پس اگر
بهم آیند با زوج یا زوجه اصناف سه گانه کلاله از فریقین آنانکه متقرب باب اند میراثی نمی برند
پس بزوج یا زوجه نصیب اعلائی او میدهند و ثلث باخوال و سدس آن ثلث بکلالة الام
اگر یکی باشد و ثلث ثلث در صورت تعدد و قسمت آن میانه ایشان بالسویه خواهد بود و انچه
از ثلث بعد ازین باقی بماند برای کلالة الابوین یا کلالة الاب انها خواهد بود و اقسام شان نیز
بالسویه و انچه بعد این سهم باقی بماند برای اعمام است سدس آن برای متقرب بام از جمله
انها در صورت وحدت و ثلث در صورت تعدد بالسویه و باقی متقرب بابوین و الا
بالتفاوت پس مسئله بر تقدیر فرض زوج و وجه کلالة الام از طرفین از سی و شش سهم

جائز نباشد و هو خلاف النص و الاجماع و اگر آن مریض بعد از خواندن عقد باشد از آن
مرض شفا یافته بمرض دیگر مرده باشد پس در صحت عقد و لزوم آن و ترتب ثمرات آن از
میراث و عده جای اشتباه نیست و اگر منکوحه قبل از نکاح مریض قبل دخول او بمیرد پس بعضی
از علما اشکال در توریث او کرده اند و اقوی آنست که در این صورت ارث متحقق خواهد شد
وفاقاً لجماعة من الاعلام و شرط است در میراث زوجین بقای نکاح یا حکم آن پس مطلقه
بطلاق بائن وارث نمی شود اگرچه در عده باشد و نه مطلق وارث او پس زنیکه شوهرش قبل از
دخول او را طلاق داده باشد یا در سن یأس طلاق او واقع شود یا مطلقه بطلاق ثالث
باشد و مانند آن وارث نمی شود آری مطلقه بطلاق رجعی تا وقتی که از عده بیرون نرفته
است در حکم زوجه است و همچنین مطلقه بطلاق بائن هرگاه شوهرش او را در حال مرض طلاق
داده باشد تا یک سال وارث می شود لکن بشرطیکه شوهرش در عرض اینمرض
شفا نیافته باشد و آن زن شوهری دیگر نکرده باشد و این حکم مخصوص است بوراثت زوجه
پس اگر زن در اثنای سال بمیرد شوهرش وارث نخواهد شد و تفصیل این مسائل متعلق بکتاب
الطلاق دارد **مبحث دوم** در بیان کیفیت و کمیت ارث زن و شوهر است بدانکه
فریضه شوهر بنا بر نص کتاب مجید دو تا است یکی نصیب اعلی که نصف است و دیگری نصیب
ادنی و آن ربع است نصف در صورتی است که زن متوفاة فرزندی از بطن خود نگذاشته
باشد و ربع بر تقدیریست که زن متوفاة فرزندی گذشته باشد اعم از اینکه از صلب همین شوهر
باشد یا از صلب شوهر دیگر خواه پسر باشد و خواه دختر و خواه یکی از اولاد اینها و همچنین زوجه را
دو نصیب است نصیب اعلی مثل ربع است و نصیب ادنی ثمن اول بر آن تقدیر است که کسی از

[illegible] موجود نباشد هر چند پایین تر روند و در دوم هر چند [illegible]
اولاد شوهر هر چند پایین روند و از ازواج هرگاه متعدد باشند [illegible]
پایین باهم شریک میشوند و باهم بالسویه قسمت می کنند **بحث سوم** در بیان مسئله رد
بدانکه آنچه از فریضه زوج یا زوجه باقی بماند اگر وارثی دیگر نسبی یا سببی از ارباب فروض
یا غیر فروض موجود باشد با و خواهد رسید اگر کسی موجود نباشد بغیر از امام علیه السلام
پس رد بر شوهر ثابت است و خلافی در آن متحقق نیست [illegible]
نصوص بر خلاف آن دلالت دارد و اما رد بر زوجه پس محل خلاف است قول اول این است
که فاضل فریضه برای امام علیه السلام است و بر زوجه مطلقا رد نیست و این قول [illegible]
است میان اصحاب دوم رد بر زوجه مطلقا و این قول از شیخ مفید منقول شده سوم آنکه
در زمان غیبت امام علیه السلام بر زوجه رد می کنند نه در زمان حضور آن حضرت و این
قول صدوق است در فقیه و قول شیخ در تهذیب و استبصار و مختار علامه علیه الرحمه
و جمعی از کتب و سبب درین اختلاف اختلاف روایات است و قول مشهور اقرب
است **بحث چهارم** شکی نیست در اینکه شوهر از جمیع ترکه زوجه منقول و غیر منقول ارث
میبرد ولکن عکس این مشهور میان علمای ما [illegible]
بعضی از اشیا فی الجمله شهید در نکت می فرماید که [illegible]
از بعض چیزها و از علمای ما کسی در این مسئله خلاف [illegible]
بعد او باقی ماند انتهی و علما در تفصیل این مسئله [illegible]
چیزها که زوجه از آن محروم است [illegible]

التنقیح [illegible] نیست که قول ابن جنید که در نظر صاحب کفایه اقوی الاقوال
است در نهایت شذوذ است و خلاف آن نهایت شهرت و شهرت هر چند حجت مستقله
نیست لکن از مرجحات منصوصه است کما اشرنا الیه با آنکه روایات قول مشهور با تعدد طرق
و فیها الصحیح و غیره مخالف عامه است و مستند ابن جنید اقرب محاملش حمل علی التقیه است
و اجماع منقول با آنکه انکار حجیت آن محل کلام است در این مقام بمنزله محقق است و انکار آن
محکم و تخصیص عموم کتاب باخبار مستفیضه بلکه آحاد موثوق بها شایع پس اصل حرمان محل
شک نیست و اما قول سید پس اختیار آن بمراعات احتیاط انسب است لکن اثبات حجت
با آنکه در هیچیک از نصوص اشعاری بآن نیست تکلیفی است زائد که اصل نفی آن میکند
باقی ماند کلام در تشخیص و تعیین اشیاء مذکوره که زوجه غیر ذات الولد یا مطلقا از آن
محروم است علی ما حققناه پس بدانکه زوجه مذکوره محروم است از عقار عینا یعنی زمین
خانه ها بالاجماع الا من ابن الجنید الاسکافی و قیمةً بالاتفاق الا من السید و عقار اصل هر چیز را
میگویند یقال عقر الدار اصلها و فی الحدیث ذکر العقار کسلام و هو کل ملک ثابت
له اصل کالدار و الارض و النخل و الضیاع و منه قولهم ماله دار و لا عقار کذا فی مجمع البحرین
و اکثر فقها فقط عقار را در این مسئله در مقام مطلق زمین استعمال کرده اند یا بمعنی زمین
خانه ها بقرینه آنکه گفته اند و المرأة تستثنی الزوج من جمیع ما ترکه عدا العقار فلا ترث
من قیمة الآلات و منهم من طرد الحکم فی ارض المزارع کما فی النافع لکن سید سند علیه الرحمه
بمقام حرمان از اشجار استدلال بعموم عقار نموده میفرماید مضافا الی استفادته من جملة
من النصوص لما فیه لا رض من العقار [illegible] و النخل و الشجر منها کما صرح به جماعة پس

پس تحسن در تعبیر فیما نحن فیه وکراض الدور و الرباع است که آن ... تعبیرها
چه آن اجمع مجمع علیه نیست اگرچه داخل بودن ارض مزارع خالی از قوت نیست و اما
شمول شجر و نخل پس قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا ارث لهن من
العقار شیئا که در چند حدیث وارد است بران دلالت ندارد لعدم العلم بشموله
لشئ اولا و المبالغة عن نفی ارث شئ منها الظاهر فی نفی الارث منه عینا و قیمة و
اثبات قیمت در اشجار باجماع مرکب تخصیصا لهذا العموم اگرچه ممکن است خالی از
بعد نیست و الاجود الاستدلال علیه بما رواه الصدوق فی الفقیه عن الاحول
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول لا یرثن النساء من العقار
شیئا و لهن قیمة البناء و الشجر و النخل و ازینجا لایح گردید که حرمان از آلات
بنا از چوب و خشت و حرمان از اشجار حرمان کلی نیست بلکه حرمان از محض عین کما هو
مقتضی الجمع فی البین فالترجیح من الاقوال الاربعة للقول الثانی کما اشرنا الیه سابقا
و اما امر ثانی پس اکثر علمای ما مثل شیخ محمد بن یعقوب کلینی و شیخ مفید و سید مرتضی
علم الهدی و شیخ الطائفه و جمعی از متاخرین فرق نمی کنند در خصوص حرمان عقار
در زوجه غیر ذات الولد و زوجه ذات الولد که از شوهر خود اولادی داشته باشد
و همین قول را جناب سید سند و صاحب کفایه ترجیح داده اند مستندا الی عموم ادلة
و خصوص الاجماع الذی حکاه ابن ادریس فی السرائر و صدوق علیه الرحمه و اکثر متاخرین فرق کرده اند تقلیلا
للتخصیص و استنادا الی مقطوعة ابن اذینة پس در ذات الولد حکم جزم
بحرمان مشکل است احتیاط درین مسئله مطلوب و هرگاه این ذات الولد پس بعد آنکه ذکر چند

[illegible] از علما تصریح کرده اند باینکه فرق نیست درمیان مکانهای مسکونه
زوجه وغیران و درمیان آنکه صلاحیت سکنی ندارد چون حمامات و آسیاها و در
زمین مزارع علی ماسلف و همچنین فرق نیست میان طوب یعنی آجر و خشت و چوبهای
سقف که آنرا تیر می نامند و دروازه ها و تخته ها و درخت علی الامر و آنچه قابل نقل و تحویل
است پس وجه از عین آن میراث می برد و فرقی [illegible]
باشد یا بالقوة القریبة مثل میوه ها که بر درخت است و زراعتی که بر زمین است اگرچه هنوز
اوان حصاد و درویدن نرسیده باشد یا آنکه محض تخم ریزی شده باشد نه اصل درخت
که از عین آن محروم است دوم آنکه در کیفیت تقویم نوشته اند که باید که آلات بنا و آنچه
از قسم شجر و غیر آنست باین حیثیت که بر زمین باقی باشد الی ان یفنی بی کرایه [illegible]
نباشد تقویم کرده شود و قیمت زمین دران مندرج نباشد و صیمری علیه الرحمه طریقی سهل
در خصوص ذکر کرده اند و آن اینست که اصل رقبه زمین را اولا تقویم نمایند و بعد آن مجموع
مکان را باعمله آن پس اگر بگویند که قیمت زمین بیست درهم است و قیمت مجموع چهل پس
از بیست درهم هرچه زاید باشد دران شریک خواهد [illegible] اصل قیمت [illegible] انتظار بقیه حالی
از تامل نیست سوم دادن قیمت بر سبیل حتم است یا عین هم [illegible] و ظاهر اینست که دادن قیمت
بر سبیل رخصت است پس اگر عین را بدهد بطیب [illegible] اند داد چنانچه افاده فی الکفایة و وافقه [illegible]
واختاره سیدنا السند ره خلافا لجماعة اخرى منهم الصیمری والمحقق الثانی [illegible]
فی المسالک والروضة لظواهر النصوص هذه الاوامر الواردة فیها فی [illegible]
غیر صریحة فیما ادعوه فلذلک ضعف قولهم وان کان لا [illegible] فی الجملة کما افید

بحث ششم در وقتیکه طلاق دهد کسی چهار زن را یکی از آنها و تزویج نماید
زنی دیگر را پس مشتبه شد مطلقه اگر رجعی باشد و در عده هر کدام باشند بعد آن بمیرد
و مطلقه میانه … مشتبه گردد پس اخیره ربع ثمن میگیرد مع الولد و ربع ربع با عدم
او و آنچه باقی بماند از نصیب زوجات در میان هر چهار که مطلقه هم یکی است از آنها و اشتباه
بهم بالسویه تقسیم خواهند شد کما فی النص و خلافی در آن نیست مگر از ابن ادریس که قائل
بقرعه شده اند و اگر اشتباه بدو تا یا یکی شود چونکه نص در چهار تا وارد است پس مسئله
خالی از اشکال نیست و صلح احوط است **فصل دوم** در میراث ولا است و
مراتب آن مرتب است اول ولای عتق است لقوله علیه السلام الولاء لمن اعتق و
میراث بسبب ولا مثل میراث نسب متکرر من الطرفین نیست چه آزاد کننده وارث
عتیق خود میشود نه بالعکس علی الاشهر الاقوی خلاف آن ضعیف است و
مستند … الولاء لحمة کلحمة النسب و آن ضعف سند بسبب اینکه روات
سکونی است … مفهوم خبر سابق بل بمفهوم الحصر فی غیره مخصص است اگر ولا
باشد میانه هر دو باینطریق که زید بکر را آزاد کند و بکر پدر زید را پس توارث از
طرفین متحقق … شد بدانکه در ولای عتق چند شرط است اول اینکه عتق تبرع
باشد پس اگر عتق بسبب وجوب باشد مثل نذر … نذر از عهد و یمین یا کفاره
یا بانعتاق قهری مثل تنکیل یا زمین گیر شدن یا نابینا شدن یا شرای … مثل عمودین
یا انعتاق ام الولد … پس اینها همه سائبه اند یا در حکم آن در صحیحه علی بن
رئاب وارد است … مجید پس در هر جا که تحریر رقبه باشد پس آن

سائبه است که غیر از خدا کسی صاحب ولاء او نیست و آنچه برای خداست برای رسول او ست
و آنچه برای آنحضرت است برای وصی آنحضرت است از ائمه علیهم السلام و خلافی
نیست مگر در دو جا یکی اینکه شیخ در مبسوط و ابن حمزه در انعتاق [illegible] ولد ورثه ولاء را
ولای ثابت نموده اند و دیگری در انعتاق بعضی آنست که این عمّ ست از اول
چه آن نیز از قسم انعتاق بقرابت است لیکن در اینجا ارث ولاء برای ورثه مولی قرار
داده اند و در اینجا برای خود قریب و خود قریب بقرابت هم وارث میتواند شد پس
قول بولا منع تبری نیست و کیف کان اشهر اقرب است در هر دو مقام شرط دوم آنکه
برائت از جریره او نکرده باشد که در اینصورت میراث هم برای او نخواهد بود و بعضی
در سقوط آن گواه گرفتن بر این تبری شرط کرده اند و لم یثبت و بعضی مقید ساخته
اند تبری را بما کان حال الاعتاق و بعضی تعمیم کرده اند و الاشهر هو الاول شرط سوم
آنکه معتق را وارثی از اقارب نسبی موجود نباشد چه مرتبه ولا متاخر است از مرتبه
ارث بالقرابه پس وارث نسبی قریب باشد یا بعید حاجب من له الولاء میشود
آمدیم بر سر مطلب پس میگوئیم که هرگاه شروط مذکوره مجتمع شود منعم که معتق است
وارث او میشود اگر واحد باشد و اگر متعدد باشند با هم شریک میشوند ذکور باشند
یا اناث یا از هر دو صنف و قسمت میانه آنها در اینجا متساوی است للتساوی فی السبب
لا کالارث بالنسب آری اگر شرکت آنها بالسویه نباشد پس قسمت بالحصص میتواند بود
صرح به الکفایه و الریاض و اگر با منعم زوجه آزاد کرده شده یا شوهر جمع شود پس از برای
زن ربع است و برای شوهر نصف و باقی برای منعم خواهد بود و من یقوم مقامه

حریت تام مستمر و لذا گردید از برای احتراز از صورتی که متولد شده باشند در حال رقیت
آزاد کرده شوند چه ولای ایشان در این صورت از برای مباشر عتق خواهد بود که سبب
چه نعمت و احسان معتق او است از احسان معتق [illegible]
اصلیه و لا موجب ولا نیست بلکه خلافی در آن ظاهر نگردیده و لکن اخبار صحیحه در اولاد
حره وارد گشته چنانکه اشاره بآن رفته است آخوند مجلسی علیه الرحمه در بعض تعلیقات خود
بعد ذکر بعضی از این روایات میفرماید ظاهرها اختصاص حکم الجر بما اذا کانت حرة الاصل کما
هو ظاهر الاخبار السابقة علی خلاف ما ذکره الاصحاب و اجمعوا علیه فتدبر و در شرح
مفاتیح گفته است و الظاهر انه مما لا خلاف فیه الا ان صحیحة بعض الاخبار السابقة تنافیه بحسب الظاهر
گرده اند این روایات را حمل بر حریت عارضه بسبب عتق مادر پس مادر اگر حره معتقه خواهد بود چنانکه
صرح به مولانا المجلسی انکه شیخ قایل شده باینکه مادر و اولاد مملوکی که آزاد شود از جانب
الکل در حالیکه پدر و جد آنها مملوک باشند پس اگر مولای جد جد را آزاد کند پس ولای اولاد
از منعم مادر بمنعم جد منتقل میشود چنانکه در صورت سابقه بمنعم پدر منتقل میشد و بنا بر این هرگاه
بعد انعتاق جد مولای پدر پدر را آزاد کند ولا از منعم جد بمنعم اب منتقل خواهد شد و این
را جر الجر می نامند لکن محقق در شرایع در اصل جر ولا از مولای ام بمولای جد توقف نموده
فکیف بما یتفرع علیه و سایر علما ذکر کرده اند که وقتی که مولای نعمت واقعا باقی و که میراث
بولا تعلق بآنها دارد مفقود باشند پس ولا بمولی الجد منتقل میشود و اگر آنها هم موجود
نباشند پس اقارب و مثل اقارب مولای اصل [illegible] اگر ایشان هم موجود نباشند پس بسوی
منعم پدر و الا بسوی منعم منعم و هکذا و بنای همه بر حدیث للولاء لحمة کلحمة النسب کذا [illegible] اند

ارثها

[illegible] ضمان جریره است و آن عبارتست از عقد خاص که مرکبست
از ایجاب و قبول چنانکه طریقه سایر عقود است و ایجابش آنست که یکی بدیگری بگوید که عهد و عقد
بستم و واقع کردم درینکه عقل کنی از من یعنی غرامت جنایت خطای من و ضمان آن بر تو
باشد و یاری کنی و وارث شوی مرا و آن دیگر بگوید قبول کردم و ضمان و وراثت درین صورت
مختص بقبول کننده خواهد بود من غیر عکس مگر آنکه آن دیگر نیز بطرز مذکور ایجاب واقع
سازد پس ضمان جریره از طرفین متحقق خواهد شد یا آنکه شخص اول بگوید که عقد و
عهد کردیم تو با این نحو که تو ضامن خطا و جنایت من باشی و من ضامن خطا و جنایت
تو باشم و یاری کنی مرا و یاری کنم ترا و وارث من باشی و من وارث تو پس شخص
دیگر قبول کند و برین ضمان جریره در ایام جاهلیت بنای میراث بود نه بر قرابت
پس حقتعالی در صدر اسلام آنرا باقی گذاشت و بعد آن نسخ کرد این حکم را باسلام
و هجرت پس هرگاه مسلمانی هجرت میکرد مهاجرین وارث او میشدند نه اولاد او و بعد آن
منسوخ شد بتوارث رحم و قرابت و از شافعی نقل شده است که ارث بضمان جریره
مطلقا منسوخ گشته و نزد اصحاب بعض وجوه باقیست یعنی در صورت فقدان اقارب
نسبی و ولای عتق این عقد سبب ارث میتواند شد و شرایط و احکام آن فقها در بحث میراث
بیان میکنند حنفیه درین جزو زمان اثری ازین عقد در میانه خلق باقی نیست و لهذا بعضی
از علما ازان اعراض کرده اند لکن بالاجمال ذکر ان اولی است پس بدانکه این عقد بنا بر مذهب مشهور
از جانبین عقود لازمه است پس متعاقدین بدون رضای طرفین فسخ آن نمیتوانند کرد و نه نقل این ولا
بشخص دیگری میتوانند کرد لان الولاء لا یباع ولا یوهب کما سبق فی ولاء العتق و ورا

جعلها لکونها میت الی الامام علیه السلام و لان الامام مع کونه اشرفهما بحسب مزید الارشد
اخرهما پس وارث نمیشود امام علیه السلام مگر در وقتی که هیچ یک از وارث نسبی و سببی از زوجه
موجود نباشد و اما زوجه پس شریک آنحضرت است در میراث و نصیب اعلای خود میگیرد علی الاشهر
الاشهر کما فی الروضة فحینئذ کان امام علیه السلام در ایام حضور و ظهور آنحضرت بود و از هر که
میخواهند میدهند و بر مستحقین مستحق اند می آرند لکن در مقنعه و نهایه شیخان علیهما الرحمه تصریح
کرده اند که جناب امیر علیه السلام میراث من لا وارث له را بفقرای بلد میت قسمت میکرده
و محتمل است که آنحضرت بحسن اختیار چنین امری را عمل می آورده باشند الا انه [illegible]
و اما در زمان غیبت اختلاف است پس بعضی از علما فرموده که مال من لا وارث له چون مال
امام علیه السلام است باید که آنرا امانت گذارند و یکدیگر وصیت کنند بحفاظت تا ایصال
آن بآنحضرت در وقت ظهور مثل سایر حقوق آنحضرت و شیخ در خلاف دعوی اجماع بر آن کرده و بسیار
از اوائل و اواخر قائل شده اند بقسمت کردن آن بر فقرا و مساکین مطلقا کما فی الشرایع و
التحریر و غیرهما و مقید باینکه از بلد میت باشند کما فی اللمعه و تائید میکند بقول از فعل علی
علیه السلام و روایت امر بدادن آن بهمشهریان میت مگر اینکه مراد از بلد میت بلد موت
او باشد و از شرح لمعه اعتبار بلد مال مستفاد میشود و گویا از خبر علی علیه السلام چنین فهمیده
و بر هر دو تقدیر اخیر روایت همشهریان مؤید روایت قسمت بر اهل بلد میت خواهد بود و لکن
احتمال اول اظهر و با نسخ اوفق و در بعضی نسخ این روایت لفظ همشیره واقع شده و آن
معرب همشیره است یعنی اخ رضاعی و مؤید این است آنکه در روایتی وارد گشته که شخصی
وارد گذاشت غیر از برادر رضاعی آیا وارث میشود حضرت فرمود بلی

واینهمه روایات سنداً و متناً خالی از ضعف نیست قوله تعالی تقرب و اشهر ... چه
... عوان خود را از قبیل خمس انفال بشیعیان مباح ساخته اند کما دلت علیه الروایات
و جناب شهید سعید علیه الرحمه تخصیص آن بمحاویج سادات اقرب دانسته از جهة اینکه در
روایات آمده است که سادات عیال آنحضرت اند و آنحضرت آنکه هر گاه
سادات حق شان از خمس وفا نکند پس بر حضرت کفایه مؤنت شان لازم است در زمان
حضور پس در زمان غیبت شدت حاجت سادات و عدم وفای خمس بمصارف
شان لازم است آن حق که ایشان غنی شوند و غنی نشوند الا ان یشاء الله چه این
فرضی است کالممتنع لان التوفیق عن اهل الاعصار مسلوب بسوی غیر سادات
صرف کرده خواهد شد و کیفما کان بدست حکام جور از انچه توان داد الا ان
قهراً و اکراهاً و صف اختیار با بنها و اگذارد ضامن خواهد بود و اگر بر حفظ بعض ببذل
بعض دیگر قادر باشد حفظ ما امکن واجب خواهد بود متحریاً فی البذل للاقل فالاقل

مطلب چهارم در مواریث نادره و دران چند فصل است فصل اول

بیان میراث خنثی است و انچه بدان باید **مبحث اول** در میراث خنثی پس بدانکه
خنثی کسی است که علامت رجولیت و انوثیت در او مجتمع شده باشد و ظاهر آیات و
روایات دلالت میکنند بر انحصار نوع انسانی در دو صنف مرد و زن پس در نفس
الامر خنثی از یکی ازین دو صنف بیرون نیست پس یکی از هر دو علامت او اصل و دیگری
زاید خواهد بود پس اگر مرجحات عقلیه یا شرعیه تمیز اصل از زاید توان کرد خنثی واضح خواهد
بود و حکم واضح چه اگر ملحق برجال خواهد بود حکم آنها برا و جاری خواهد شد و اگر ملحق

خواهد شد حکم بزنان یا مردان نمود فتحیر خواهد کردید و الا پس خنثای مشکل خواهد بود و شیخ شهید ثانی
بعد از علامات سبق بول عدم انقطاع آنرا نیز از علامات شمرده پس اگر علامات با یکدیگر معارض باشد
بول واقع شود در بعضی از آن حکم نموده خواهد شد و درین هنگام خنثای واضح خواهد بود و در خنثای
الا خنثای مشکل خواهد بود و علما در حکم آن اختلاف کرده اند و طریقه اعلام حال آنکه بعضی از فریقین
که اعتبار کنند بول کردن او را پس اگر بول میکند از ذکر مرد است و اگر بول میکند از فرج
زن است و اگر از هر دو بول میکند آنکه سبق یابد اعتبار بآن خواهد بود و بر همان
منهج حکم میراث او جاری خواهد شد و در اول خلاف از بعضی نص و فتوی نیست و در
ثانی جمعی از ایشان بغلبه و کثرت نموده اند و ابوحنیفه در صورت عدم سبقت بول بعدم علم
خود بحکم توقف نموده و صاحبین اعتبار بکثرت مقدار کرده اند و ابوحنیفه در رد آنها
گفته که آیا دیده که قاضی بوزن بول مشغول شود با وقیه و جناب سید سند گفته
نیز لازم دانسته و فیه نظر پس اگر درینحال نیز متساوی باشند پس جمعی از اصحاب ما و بعضی
از اهل اعتبار کرده اند بخروجی را که انقطاع بول از آن متاخر باشد و بعضی متقدم
الانقطاع را مقدم داشته اند و بعضی هیچیک را معتبر نداشته اند و الاول لا یخلو
من قوة پس اگر درین امور نیز متساوی باشند شیخ در خلاف عمل بقرعه فرموده و آنرا
اجماعی پنداشته و شیخ مفید و سید مرتضی علیهما الرحمه بشمردن اضلاع نموده اند پس
اگر در عدد مختلف باشند حکم مذکور و اگر متساوی باشند حکم بانوثت کرده اند و دعوی
اجماع بران نموده اند بجهة حکم علی علیه السلام که ابن ادریس آنرا متواتر دانسته در
خنثی که روایت کرده است آنرا شیخ در تهذیب که زنی بخدمت آنحضرت حاضر شده بود پس

با سدس پس الحجب بر هر دو تقدیر بود و اتم وضع حمل عاید میشود و آنرا مشخص کنند و اقل را باو دهند
و زیادتی را امانت گذارند تا آنکه حقیقت حال متبین شود و مثلا شخصی فوت شده و پدر
و زوجه و حمل را گذاشته است و به تقدیر تولد فرزند زنده برای پدر سدس تنها
یا مع شیٔ زائد علی حساب الرد و برای زوجه ثمن خواهد بود و بر تقدیر تولد طفل
مرده ربع بزوجه و ما بقی به پدر خواهد رسید پس ثمن و سدس که اقل محتملات است
بآنها داده میشود و باقی امانت میباشد حتی یستبین الامر و اگر وارثی موجود باشد
که بر تقدیر تولد طفل زنده محجوب عن الارث شود و بر تقدیر عدم وارث شود
پس او را هیچ چیز از ترکه نمیدهند تا اینکه حقیقت حال بعد وضع حمل منقح شود پس
دران هنگام هرچه مقتضای میراث خواهد بود بعمل خواهد آمد مسئله خامسه
هرگاه کسی از غیر ورثه حمل را ساقط کند پس دیت او را پدر و مادر او وارث میشوند
و هرگاه آنها مفقود باشند و میت را متقرب بابوین والا بالاب ارث خواهند شد
دون المتقرب بالام فمنع شیخ از متقرب باحد الطرفین مطلقا ضعیف است
و در روایتی که ضعف آن منجبر است بعمل اصحاب وارد شده است که حضرت
امیر علیه السلام هرگاه طلحه و زبیر را هزیمت دادند مردم طرف ثانی روی بهزیمت
آوردند پس گذشتند در راه بر زنی حامله پس از خوف و بیم آنها حمل او ساقط شد
درحالیکه زنده بود پس اضطراب کرد تا اینکه مرد و بعد او مادرش هم مرد و بعد
آن حضرت امیر المومنین علیه السلام با صحابه بر او گذشتند و آن زن در راه افتاده
بود پس از مردم پرسیدند که حالش چیست حقیقت حال را العرض رسانیدند پرسیدند

که زن اول مرده است یا طفل عرض داشت که پسر طفل قبل از مادر مرده است
پس آنحضرت شوهر ضعیفه را طلبید که پدر آن طفل بود پس ثلث دیت با و داده
و ثلث دیت بمادر و آنچه حصهٔ مادر بود نصف آن بشوهر و نصف دیگر آن بوارث
دیگر مسئله سادسه هرگاه دو کس با هم تعارف نمایند بر وجهی که مورث میراث
باشد وارث هم میشوند و بینه در کار نیست کما هو منصوص لم یظهر فیه خلاف
منا و ما دل علی خلافه محمول علی التقیه مسئله سابعه در میراث فرزند ملاعنه
یعنی زنیکه شوهر او را متهم بزنا ساخته یا فرزند او را از خود نفی کرده باشد و غرض درینجا
بقسم اخیر متعلق است و شرط است که شوهر بتقدیر اول شاهدی نداشته باشد بلکه مدعی مشاهده باشد
و آن زن منکر و حاکم شرع امر خود را مرفوع سازد پس حاکم شرع هر دو را امر بملاعنه میکند کیفیت آن در کتاب اللعان
مذکور است و بعد وقوع لعان مفارقت و تحریم موبد میانه آنها متحقق میگردد و حد قذف
از شوهر و حد زنا از ضعیفه ساقط میشود و نسبت بفرزند نسبت پدری منقطع میشود
پس ارث او بجانب مادر اختصاص پیدا میکند پس از برای مادر است سدس با اولاد آن فرزند
و ما بقی برای اولاد اگر پسران تنها یا پسران و دختران باشند و اگر دختر واحد یا متعدد
باشند پس از برای انهاست نصف یا ثلثان فرضا و باقی بر مادر و دختر یا دختران
رد کرده میشود و اگر اولاد فرزند ملاعنه موجود نباشند ثلث بمادر خواهد رسید و اگر کسی
از زوجین هم منضم خواهد شد در صورت اولی نصیب ادنی و در صورت ثانیه نصیب
اعلی خواهد یافت و اگر مادر تنها وارث شود ثلث بفرض و ما بقی از جهت رد با و عاید خواهد شد
پس همه مال برای او خواهد بود و اگر اولاد تنها گذاشته باشد مال را در صورت انفراد و اگر

اگر تصدیق پدر بر لعان نمایند یعنی مصر شتابند بزبان میراث از طرفین منتفی خواهد
واگر تکذیب نماید بعد از لعان میراث از طرفین متحقق خواهد شد و خیر الامور اوسطها علی المشهور
و چونکه در صورت مذکور انتساب باب اعتباری نیست هرگاه ابن الملاعنه بمیرد
و برادران مادری و برادران پدر و مادری بگذارد حصه همه مساوی خواهد بود لسقوط
نسب الاب و اطلاق اب درین مقامات اطلاق مجازی است لشبهة
الابوة لا علی الحقیقة مسئله ثامنه فرقه مجوس که قومی هستند ملحق باهل کتاب قیل انه
کان لهم نبی فقتلوه و کتاب احرقوه هرگاه رجوع آرند بحکام اسلام و یا
شرط کرده باشند بر آنها التزام احکام اسلام را پس علمای ما رضوان الله
علیهم در حکمی که بر ایشان جاری باید کرد اختلاف نموده اند یونس بن
عبد الرحمن رضوان الله علیه که از اجلای صحابه حضرت امام موسی کاظم
و امام رضا علیهما السلام اند منقول شده که بنای میراث ایشان بر نسب و
سبب صحیح میگذارد نه بسبب و نسب فاسد و از فضل بن شاذان نیشابوری
علیه الرحمه که از فضلای صحابه و از رواة اخبار عسکریین علیهما السلام است
نقل شده که بنای ارث آنها بر نسب صحیح و فاسد و به سبب صحیح دون
الفاسد میباشد و شیخ الطائفه در اکثر کتب خود در نسب و سبب هر دو تعمیم
نموده از صحیح و فاسد قول اول را سید مرتضی علیه الرحمه و ابو الصلاح و ابن
ادریس و جمعی دیگر ترجیح داده اند و سید دعوی اجماع بر آن نموده و بعضی منقول
آنرا نسبت باکثر نموده اند و قول ثانی را صدوق یعنی ابن بابویه و ابن ابی عقیل

وشیخ مفید علی ما نقل عنهم اختیار کرده اند و قول ثالث را ابن براج و مقداد و غیره
ایشان و علامه در تحریر اکثر مشهور را نسبه و مسئله خالی از اشکال نیست و اکثر
روایات دلالت بر صحت نسب بسبب اینها دارد و نیز در حدیث وارد است
کل قوم دانوا بشیء یلزمهم حکمه و آن مرجح قول اخیر است و سنتکلم علی التفصیل فی تلک
المسئله فی رسالة مفردة ان شاء الله تعالی **مطلب پنجم** در بیان
موانع ارث است و مشهور آنها سه چیز اول کفر دوم قتل موروث سوم مملوکیت

مبحث اول در بیان مانعیت کفر است و آن مانع میشود از جانب
وارث باین معنی که کافر وارث مسلم نمیشود نه اینکه کافر وارث کافر نباشد و نه
اینکه کافر موروث مسلم نشود و بین خلافی نیست در اینکه کافر وارث نمیشود مسلمانی
را خواه آن کافر حربی باشد خواه ذمی و خواه مرتد فطری یا ملی و از بعض اخبار که
نفی توارث اهل دو ملت مستفاد میشود یا محمول بر تقیه است و یا بر نفی ارث من
کلا الطرفین علی ان یکون النفی داخلا علی المجموع من حیث هو مجموع و آن اعم
است از انتفای ان براسا و انتفای ان از احد الطرفین دون الآخر و المراد هو
الثانی کما صرح به شطر من الاخبار پس اگر مسلم وارثی مسلم داشته باشد
خواه تنها باشد و خواه وارثی کافر هم گذاشته باشد مثل اینکه دو پسر گذاشته
باشد یکی از آنها مسلم باشد و دیگری کافر پس میراث بمسلم اختصاص خواهد داشت
و همچنین اگر کافر اقرب باشد و مسلم بعیدتر حتی ضامن جریره و امام علیه السلام
و اما اگر میت کافر باشد پس اگر وارث کافر منحصر در کافر باشد میراث کافر را

خواهد بود و اگر وارثان کافر و مسلم هر دو موجود باشند پس وارث مسلم جمیع خواهد داشت
اگر چه بعید باشد مگر امام علیه السلام کما صرح به فی القواعد و الروضة البهیة و بهذا تحصیل
الفرق بین الکافر و المسلم و هرگاه وارث کافر مسلمانان متعدد باشند و هنوز قسمت
ترکه بر آنها نشده باشد که وارث کافر بشرف اسلام در آید اگر اقرب از آنها باشد اولی
بمیراث خواهد بود و اگر مساوی آنها در مرتبه بوده باشد در میراث شریک خواهد شد
و این حکم شامل هر دو مسئله است خواه مورث مسلمان باشد و خواه کافر و خلافی
در این نیست و اگر وارث مسلم واحد باشد کافر مزاحم او نخواهد شد اگر چه اسلام
آورد و هرگاه وارث غیر امام علیه السلام باشد چه بالا در صورت وحدت وارث
از میت بمجرد موت منتقل باو میشود پس انتقال بدیگری محتاج بدلیل خواهد بود
و بعضی بر آنند که اگر عینی که موجود است کافر بعد اسلام مشارک میراث
میتواند شد هرگاه وارث واحد زنده باشد و آن شاذ است کما صرح به
فی المسالک لکن هرگاه وارث واحد امام علیه السلام باشند پس اگر مورث
مسلم است مشهور آنست که کافر مکیه اسلام آورده اولی بمیراث خواهد بود و
حدیث صحیح بران دلالت دارد و محقق و ابن ادریس و جمعی آنند که کافر هر چند
اسلام آورد مزاحم امام نخواهد شد بعلت اینکه بمجرد موت مورث
مال بآنحضرت منتقل شده پس اسلام او را در باب ارث نفعی نخواهد بخشید
و بعضی بر آن رفته اند که اگر ترکه میت را به بیت المال نقل کرده باشند
پس حق ثانی حق است و اگر هنوز نقل نکرده اند پس حق اول متعین است و بعد ورود

نص صحیح برای این هر دو قول اخیر وجهی ظاهر نیست اگر میت کافر بوده باشد
امر میراث دائر باشد در میانه کافر و امام علیه السلام پس کافر مقدم خواهد بود در باب
ارث کما سلف و اگر بشرف اسلام مشرف شود بطریق اولی وارث خواهد شد و از
او مقدم بر ارث امام علیه السلام خواهد بود و از توابع این [illegible] است اینکه زوج
مسلم اولی است بمیراث زوجه از خویشان او که کافر باشند خواه [illegible] کافر [illegible]
و خواه مسلمه زیرا که نصف بزوجیت میگیرد و هرگاه آن زن فرزندی نداشته باشد
یا فرزند او کافر باشد هرگاه او را بسبب حرمان کالعدم قرار دهیم و یا مستحق ربع
خواهد بود و هرگاه در تقلیل سهم او وجود ولد مطلقا کافی دانیم و باقی [illegible]
بر او و زوجه مسلمه را حق است ربع اگر میت را فرزندی نباشد یا باشد و کافر باشد
علی جعله کالعدم و الثمن تقدیر اعتبار وجود و باقی از برای امام است هرگاه وارثی
دیگر مسلم موجود نباشد و یا رد کرده میشود [illegible] و در این هنگام هرگاه یکی از ورثه
که کفار باشند قبل از رد اسلام آورند پس بعضی از علما مثل شیخ در نهایه قائل شده
اند باینکه شریک احد الزوجین میتوانند شد [illegible] بمنزله
قسمت است و هیچ ظهوری ندارد [illegible] است که هرگاه
دختر مسلمه پدر کافر بگذارد و یا خواهر مسلمه برادر کافر پس کافر [illegible] اگر اسلام
آورد شریک مسلمه میتواند شد و بعضی مثل محقق در شرایع تفرقه کرده اند در میان
زوج و زوجه پس بتقدیر اول حکم کرده اند [illegible] اگر اسلام آورد [illegible]
و بر تقدیر ثانی مشارک میراث ساخته اند و آن بنا بر قول [illegible] الرد علی الزوجة

انعقاد حمل قبل بلوغ طفل باشد یعنی وقتی که بالغ خواهد شد جبر خواهند کرد او را بر اسلام
واگر ابا و انکار خواهد کرد در حکم مرتد فطری داخل خواهد شد و خلافی در این مسئله ظاهر نیست
و نه در اینکه هرگاه والدین صغیر هر دو کافر باشند آن صغیر هم محکوم بکفر خواهد بود و
از اینجاست که اطفال کفار را مثل جوانان و پیران شان استرقاق میتوانند کرد و جناب سید سند
علیه الرحمه میفرماید که ظاهر آنست که تبعیت اطفال در اسلام و کفر بابوین از ضروریات
باشد لهذا از اخبار متواتره استفاده آن میتوان کرد و دلیل تکلیف باسلام بعد بلوغ
و اینکه اگر ابا کند قتل نموده شود از روایات ثابت است و شبهه نیست مگر در اینکه حکم
بارتداد عن الاسلام بمجرد اسلام تبعی از چه راه است چه بر حدیثی درین خصوص مطلع
نشده ام مگر روایت مرسله صدوق قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا اسلم الاب
جبر الولد الی الاسلام فمن ادرک من ولده دعی الی الاسلام فان ابی قتل وان اسلم
الولد لم یجبر ابویه لم یکن بینهما میراث واطلاقات النصوص المتضمنة لاحکام الارتداد
غیر شاملة لمثل هذا المرتد بحکم التبادر فی جملتها والتصریح فی بعضها مسئله اهل قبله مسلمانان
باهم متوارث میشوند اگرچه اختلاف مذاهب داشته باشند مگر اینکه از فرق محکوم
علیهم بکفر باشند مثل خارجی و ناصبی که معلن بعداوت اهل بیت علیهم الصلوة والسلام
باشد و غالی که مرتبه الوهیت برای ائمه علیهم السلام قرار میدهند و مجسمه و مانند
آنها و بعضی مطلق مخالف را حکم کفار میدهند و کفار هم باهم میراث میبرند اگرچه
اختلاف ملل داشته باشند و خلافی درین ظاهر نیست لکن از مقنعه شیخ مفید بنا بر
نقل بعض چنین ایشان فرموده اند که مرتد اهل بدعت را مثل معتزله و مرجئه و خوارج

وارث نمیشوند و این فرق مومن را وارث کافر میشوند و در نسخهٔ دیگر بر وفق مذهب مشهور
فتوی داده کذا نقله السید سند طاب ثراه فی الریاض و از حلبی نقل فرموده که کفار
ملت الکفار دیگر ملل را وارث نتوانند شد و آنها وارث اینها نمیشوند و مجبره و
مشبهه وارث مسلم نمیشوند مسئله اخری در احکام مرتد و آن کسی است که بعد اسلام
کافر شود و بناه تجدد از ضلال بعد الهدی و آن بر دو قسم است یکی آنکه ولادت
او بر اسلام شده باشد یعنی وقت انعقاد حمل احد الابوین او مسلمان بوده
باشند کما صرح به الاصحاب و تایید میکند آنرا بعض اخبار این باب از جهت
تعبیر از آن بمن ولد علی الاسلام او علی الفطرة و آنرا مرتد فطری می نامند و حکمش
آنست که اگر اینجا بیش شبهه در حق او نباشد بمجرد ارتداد او را میکشند و کشته شود
یا نشود زن او از او جدا میشود و عده وفات را نگه میدارد و اگرچه دخول بها نباشد
علی قول قوی کما فی الریاض و اموال او در میان ورثه او مقسوم میشود و خلافی در این
احکام ظاهر نیست و از اسکافی نقل شده که او در میان مرتد فطری و ملی فرقی نکرده
حکم ثانی را برای اول نیز جاری ساخته و آن شاذ است و مخالف اکثر نصوص که تصریح
بتفرقه در آن واقع شده و آنچه مطلق است محمول است بر مفصل و قسم دوم آنکه از کفر
اصلی خواه ذاتی باشد و خواه تبعی باسلام در آید و از آن پس بر گردد بکفر خود و ماذا
بعد الحق الا الضلال پس آن مرتد ملی است و حکمش آنست که او را ابتدا قتل نمیکنند
بلکه بر توبه او را تحریک میشوند پس اگر توبه نماید توبه او را قبول میکنند و اگر ابا و انکار نماید
او را میکشند و بعده طلاق زنش اعتداد میکند اگر او زنده ماند و بعدهٔ وفات اگر بمیرد

و این احکام نیز خلاف ظاهر نیز دارد و شیخ علیه الرحمه هم در جای گفته است که اگر مرتد [illegible]
به دار الحرب ملحق شود و نتوانند که او را برگردانند میراثش را او را ورثه اش در میان اهل او قسمت
میکنند و ابن ادریس علیه الرحمه خلاف شیخ نموده و مستند الی ارتداد الملک علی
مالکه گفته است که شیخ خودش در مبسوط و خلاف ازان رجوع نموده و آیا بمجرد
تکلم بنقض اسلام بر مرتد ملی و انکار او ازان قتل وارد است [illegible]
توبه او نیست و یا انتظار رواج حالی بقدر یکه رجوع او یا بیان در ان محل یا بیشتر
یا بقدر سه روز کافی روایة ضعیف السند گنجایش دارد و هر یکی محتمل است و الی کل قول
ذاهب و مختار سید سند علیه الرحمه قول وسط است و قول [illegible]
اگر ما یمکن معه الرجوع را اعم از ما زاد علیه بکرد [illegible] حکم [illegible]
از دین اسلام برگردد خواه مرتد فطریه باشد و خواه ملیه [illegible]
بلکه او را حبس میکنند و در اوقات نماز ضرب [illegible]
تا اینکه توبه و انابت نماید پس اگر توبه بکند و رجوع بحق نماید فهو المطلوب
و الا در قید محبس خواهد بود و کار بر او تنگ میگیرند [illegible] معتبر
بران دلالت دارد و در بعض روایات بدا [illegible]
و تضییق در مطعم و مشرب و ملبس او وارد شده و شاید مراد از استخدام میان تشدد
است و اصل حبس در ان مذکور نیست و یا اینکه استخدام کردن مستلزم حبس است
و در بعض روایات صحیحه وارد است که مرتده علیه ابعد انکار از توبه میکشند و
ان بسبب مخالفت اجماع مأوّل یا مطروح است [illegible]

در باب مرتد گذشت در بارهٔ زن نیز جاری نشود و آن مشکل است
و هرگاه این را دانستی پس بدانکه عدم قبول توبه مرتد فطری بحسب ظاهر
شرع لازم است و هرگاه توبه او حقیقی باشد میانهٔ خود و خدا ظاهر اینست که
مقبول خواهد شد لبقاء التکلیف و استحالة عدم قبول الایمان بعد التکلیف
علی ما هو قضیة عدله تعالی شانه و حکم بقتل مسلمست که برای حسم مادهٔ فساد
و قطع سلسلهٔ ارتداد از قبیل حد و جاریه علی اهل الاسلام باشد فلا منافاة
مسئلهٔ اخری هرگاه مرتد فطری بمیرد میراث او بوارث مسلم خواهد رسید
اگرچه بعید باشد و وارث کافر قریب و باشد و اگر وارث او منحصر در کافر
باشد امام علیه السلام وارث او خواهد بود مقدما علی الکفار و خلافی در آن ظاهر نیست
و همچنین مرتد ملی که در صورت انحصار وارث او در کافر خلاف است در ارث
کافر و ارث امام علیه السلام و مشهور اینست که وارث او امام علیه الصلوة و
السلام است نه کافر چنانکه در مرتد فطری گذشت و از صدوق علیه الرحمه خلافی در این
مسئله نقل شده از جهت آنکه روایت کرده است در فقیه خبری را که دلالت میکند
بر اینکه میراث مرتد ملی بورثه او که کافرند میرسد و از شیخ الطائفه در کتاب استبصار
موافقت او بر این قول نقل میشود و در دیگر کتب این روایت را محمول بر تقیه ساخته اند
چه این قول عامه است و وجوه دیگر هم در تضعیف این قول ذکر کرده اند ولکن
مسئله خالی از اشکال نیست اگرچه قول اول که اشهر است خالی از قوت نیست
مبحث ششم در قتل است و آن مانع است قاتل را از ارث مقتول اگرچه

در صورت برائت از قتل میراث مقتول را می‌برد و هرگاه عمداً ظلماً و عدواناً قتل کرده
باشد للاجماع والنصوص و اگر از روی حد یا قصاص کشته باشد پس مانع ارث
نیست بلا خلاف یعرف و در روایات منع قتل بحکم تبادر مخصوص است بقتل عدوان
و آن مقابله به قصد مطلوبه کما لا یخفی و مانع نمیشود و قتل خطا للصحیح عن رجل قتل امه
ایرثها قال ان کان خطاء ورثها و ان کان عمدا لم یرثها و مثله الموثق و ابن ابی عقیل
در مسئله خلاف نموده و گفته‌اند که روایت فضیل بن یسار است ضعیف
و شاذ است آری از دیت وارث نمیشود و لعله الاظهر و به یجمع من الاخبار روایة
روایة صریحة ضعفها منجبر بعمل اکثر الاصحاب کما افید و در الحاق شبیه عمد بعمد یا
بخطا دو قول است لمشابهته کلیهما و لو باعتبارین و التعلیل بمقابله بنقیض المطلوب
در ان جاری نیست و در صبی و مجنون نیز احتمال است و شیخ شهید ثانی علیه الرحمه در
شبیه بعمد الحاق بعمد را اجود دانسته و در صبی و مجنون الحاق بخطا را اقرب
پنداشته و فرموده است که فرقی نیست در میان مباشر و سبب در ظاهر فتوی
للعموم و شیخ شهید اول علیه الرحمه در دروس فرموده است که فضل بن شاذان
علیه الرحمه گفته است که اگر صبی یا مجنون سبب خود را بکشد میراث داده میشود و ابن
ابی عقیل هم تبعیت نموده و کلینی و صدوق قول فضل را نقل نموده بران سکوت نموده
اند و بعض اصحاب گفته‌اند که قتل بسبب مانع است و همچنین قتل صبی و مجنون انتهی
و بعضی از علما از فضل بن شاذان و ابن ابی عقیل نقل فرموده‌اند که هر گاه کسی پسر خود
را از راه تادیب بزند ممنوع از میراث او نخواهد شد و لیکن هر گاه جمع شود

با قاتل عمداً وارثی دیگر هر چند بعید تر باشد بر قاتل مقدم خواهد بود اگرچه پسر قاتل
باشد و اگر وارثی دیگر نباشد پس مال او برای امام علیه السلام خواهد بود مسئله
اخری دیت میت مقتول مثل سایر اموال اوست که حکم میراث در ان جاریست
اگرچه مقتول بعمد باشد هرگاه مصالحه بر دیت قرار یابد پس دیت منقسم میشود
بر هر وارث نسبی و سببی و استدلال بعموم آیه اولی الارحام درین مقام چنانکه
شیخ شهید ثانی علیه الرحمه اتفاق افتاده اند و وجه محل اشکال است یکی آنکه
عدم دلالت آن بر حکم سبب واضح است و دیگر آنکه عموم اولویت محل
نظر است و شمول مال میت مال دیت را محل کلام است لکن دلیل از نصوص درین
خصوص موجود است فالامر سهل و الحکم بس مجملاً للاشتباه و منافی آن ماقول
است یا مطروح یا ملتقیه و مخیرها و عموم ادله ارث شامل است اقربای پدری
و مادری هر دو را لکن جمعی از علما تصریح کرده اند که متقرب بام از دیت میراث
نمی برد و بعضی دعوی اجماع بران کرده اند و در نصوص تصریح بعدم ارث اخوة
مادری موجود است و الخاص مقدم علی العام و دیگر اقربای مادری را بسبب
اجماع مرکب و اولویت در حرمان شریک میتوان کرد و آیا قرض خواهان مقتول
در صورت قتل عمد هرگاه ترکه وفا باداء دیون نکند مانع قصاص میتوانند شد یا نه جمعی
از محققین قایل بعدم منع شده اند و جمعی دیگر بر انند که منع از قصاص میتوانند کرد مگر
اینکه ورثه مقدار دیت را ضامن شوند و بعضی روایات بران دلالت دارد و بعضی
از اعلام مثل شیخ شهید ثانی علیه الرحمه در مسالک گفته اند که محل خلاف آنست که قاتل

دیت را باذل باشند و روایت مطلق است و بعضی تردد کرده اند در حکم همین مسئله که عفو یا نه
احوط رعایت قول ثانی است خصوصا در صورت بذل دیت و همچنین است اگر ورثه
عفو را خواسته باشند و از بعض روایات مستفاد میشود که اگر ورثه هبه و عفو کنند
مانعی ندارد و اگر قصاص را خواهند بدون ضمان دین نمیتوانند و در توجیه آن بعضی
از اعلام فرموده اند که جواز هبه بدون ضمان ازین راه است که در صورت هبه
قرض خواهان بر قاتل رجوع بدین خود میتوانند کرد و بخلاف قصاص که در آن
بالمره حق آنها تلف میشود و مؤید اینست روایت ابی بصیر عن الصادق علیه
السلام ان اصحاب الدین هم الخصماء للقاتل لکن از آخر این روایت مستفاد
میشود که عفو هم مستلزم ضمان است فتأمل و بعضی گفته اند که در قصاص با ضمان
جمع بین الحقین است حق ورثه که شفای غیظ است و حق غرمای مقتول که تعلق
بترکه و دیت دارد و کسانیکه تعرض قرض خواهان بیجا میدانند متمسک شان آنست
که گرفتن دیت اکتساب است و بر ورثه واجب نیست که برای دین مورث
کلفت اکتساب متحمل شوند مسئله اخری قتیلی که از برای مقتول بجز وارثی
از امام علیه السلام نباشد پس انسب آنحضرت است که قصاص کنند و اگر مراد
آنحضرت است که دیت بگیرند و داخل بیت المال مسلمین فرمایند از هر دو امر عفو نمیتوانند
کرد و جمعی از علما تصریح باین حکم کرده اند و روایت صحیحه بر آن دلالت دارد و ابن
ادریس حلی گفته است که عفو هم میتوانند فرمود چنانکه سائر اولیاء دم عفو میتوانند کرد
بلکه آنحضرت بعفو اولی است و عفو کردن آنحضرت انسب است مرتضی هم تحقیق

این حکم نیست فانه اعرف بما یجب علیه ویجوز له وما لا یجوز بحث سیوم از موانع ارث رقیت است یعنی مملوک بودن پس اگر شخصی بمیرد ووارثی که قرابت باو دارد غلام یا کنیز دیگری باشد وارث آن میت نخواهد شد هر چند قریب باشد واز او وارث او خواهد بود اگر چه بعید باشد پس اگر فرزند کسی مملوک آقای خود باشد وارث نخواهد شد وضامن جریره که حر باشد وارث او خواهد شد وهمچنین عکس یعنی اگر مملوکی بمیرد قریب او وارث او نخواهد شد بلکه مال او بآقای وی خواهد رسید بحق ملک از جهت ارث پس رقیت نافی ارث است از طرفین وبهذا در اخبار معتبره وارد شده لا یتوارث الحر والعبد خواه مملوک قن محض باشد وخواه متشبث بحریت شده باشد وخواه مکاتب مطلق باشد وخواه مشروط واگر مکاتب مطلق باشد وچیزی از وجه کتابت ادا کرده باشد پس بحصه الحر وارث وموروث میتواند شد نه بحصه رق باتفاق علما چنانکه تصریح کرده اند بان جماعتی واخبار مستفیضه بران دلالت دارد بلکه این حکم عام است هر مملوکی را که بعض آن آزاد شده باشد وبعض بر رقیت خود باقی باشد وخلافی درین تعمیم ظاهر نیست پس هرگاه کسی بمیرد ویکوارث او مملوک ووارث دیگر آزاد باشد پس میراث مخصوص بآن حر خواهد بود اگر چه او بعید ومملوک قریب باشد مثل ابن وابن الابن که ابن الابن حر وارث میشود نه ابن مملوک واگر از برای میت فرزندی باشد نصفش آزاد ونصفش مملوک وبرادری تمام آزاد پس مال در میان این هر دو بالمناصفه منقسم

خواهد شد و اگر برادر نصفش مملوک باشد پس ربع به برادر و ربع باقی بعم یا خال و غیرهما
من طبقات الوراث علی الترتیب خواهد رسید و هکذا و اگر مملوک آزاد شود
قبل اینکه ترکه در میان احرار مقسوم شود بشریک سائر ورثه خواهد بود و اگر مساوی
باشد در مرتبه و اگر اقرب باشد تمام مال را وارث خواهد شد و اگر بعد قسمت
آزاد شود محروم خواهد بود و اخبار کثیره برین همه دلالت دارد و از ینجاست
که اگر وارث حر واحد باشد و مملوک آزاد شود میراث نخواهد برد و مطلقا
اگرچه قریب‌تر نسبت باشد نسبت بحر و اگر بعض که منقسم شده باشد و بعض
دیگر باقی که درین بین مملوک آزاد شود پس از جمیع مال وارث خواهد شد یا از
باقی یا بالمره وارث نخواهد بود سه احتمال است و اظهر و مناسب سیما
طاب ثراه وفاقا للعلامة فی الارشاد احتمال اول است بدلیل محروم ارث
قبل القسمة و مقتضا و قسمت جمیع ارث و آن محل تامل است زیرا که محل عدم قسمت
بر انتفای قسمت مجموع من حیث المجموع خالی از بعد نیست بلکه ازین عبارت
بذهن سبقت میکند انتفای قسمت است را اصلا نه انتفای بعض دون بعض
و همچنین مقتضا در قوله علیه السلام ان اعتق بعد ما قسم فلا ارث قسمت جمیع
است پس اگر بنا بر حکم بر مقتضا در هر دو فقره گذاشته شود صورت تقسیم
بعض دون بعض از مدلول نص خارج خواهد بود و صرف یکی از دو فقره از ظاهر
و ابقاء ثانی بر ظاهر خالی از ترجیح بلا مرجح نیست و اصل در مملوک عدم ارث است
لکن مفاد بعضهم فلا ارث ثبوت ارث است فی الجمله کما لا یخفی فوة قولنا الیه

علی ید

اعتق قبل ان یقسم الجمیع فله میراث پس نتواند شد که در صورت انتفای قسمت
راسا تمام نصیب را وارث شود و در صورت تحقق قسمت فی البعض و بعض
حکم بارث فی الباقی و عدم الارث فی الماضی جاری شود و مؤید آنست و ان
حکم مدار وجود قسمت و عدم آن هو ظاهر النص فتامل الا ان یحمل علی ما ذکره السید
طاب ثراه بقرینة التقابل حتی یکون مورد النفی والاثبات واحدا لا اتحاد
من جهة و اگر برای میت وارث غیر امام منحصر در مملوک باشد جبر میکنند آقای
او را بر گرفتن قیمت یعنی میخرند مملوک را از آقای او اگرچه بجبر باشد بعد
آن آزاد کرده میشود تا که بقیه مال را فرا گیرد و خلافی در آن از روی نص و فتوی
نیست آری نص اگرچه تخصیص بصورت انحصار وارث در مملوک ندارد
لکن با ولد آخر مخصوص است و ظاهر اکثر اخبار آنست که آزادی او موقوف
است بر آزاد ساختن نه اینکه خود بخود آزاد شود پس محتاج باعتاق خواهد بود
و تلفظ بصیغه متعلق بحاکم شرع خواهد داشت چنانکه اشترا با و متعلق است و اگر
حاکم شرع موجود نباشد پس خریدن و آزاد کردن واجب کفائی خواهد بود و
تشبث ام ولد بحریت منع از بیع آن مستلزم منع از فک او نیست لانه تعجیل لما یقتضی
و عمومات الباب شامل مکاتب مطلقه که از وجه کتابت بعض او را آزاد کرده باشد
بقیه وجه را از ترکه میت داده او را از بند رقیت رها سازند اگرچه
بجزوی که بیشتر آزاد شده از میراث بالمره محروم نبود و چونکه در فک عبد
[illegible] که وارث [illegible] موجود نباشد پس تقسیم نشود که آن جزو حر بمنزله وارث

حریت باید که مانع فک جزو رق باشد زیرا که آنچه از میراث جزو حر باقی میماند
بسبب مقابله جزو رق بمنزله ما لا وارث است کذا قیل و قال السید السند
علیه رحمة ربه الصمد و یعضده اطلاق النص و الفتوی اگر متروکات میت وفا
بقیمت او از نسبکه مملوک است نکند مشهور آنست که فک او لازم نخواهد بود
بلکه بعضی از علما دعوی اجماع هم بران کرده اند و این حکم موافق اصل
نیز هست چه بیع قهری خلاف اصل است خرج ما اخرجه الدلیل بقی الباقی علی
حاله بلکه ظاهر روایات آنست که بقیه از ترکه بعد خرید او باقی ماند تا بعد عتق
آنرا او بگیرد و علما تصریح ببقای شیء من الترکة نکرده اند و حکم شان اعم است
ازان بلکه بعضی از علما تصریح کرده اند باینکه هر قدر که ترکه وفا بآن بکند
بهمان نسبت فک لازم خواهد بود و مملوک در فک حصه دار باقی رقیت سعی
در اکتساب میکند چنانچه محقق علیه الرحمه در نافع نقل کرده و سید سند
علیه الرحمه در شرح منیف باید که بر قائل اینقول اطلاعی حاصل نکردیده
چنانکه شیخ شهید ثانی هم در مسالک باین معنی تصریح کرده و بعید نیست که
او فضل برای استناد ان ره باشد لکن قول او من کل وجه مطابقت باین
حکایت ندارد و لهذا بعضی از علما آنرا قول ثالث قرار داده اند و قول
مشهور خالی از قوت نیست و عموم المیسور لا یسقط بالمعسور تائید قول ثانی
میکند لکن معارض است بعموم خبر لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام و از جمله فروع
این مسئله است انکه ممالیک متعدد از اقربای میت باشند و نصیب بعضی از ترکه وفا

وفا بفک آن کند و نصیب بعض دیگر وفا نکند پس بنا بر قول ثانی خریدن هر دو

واجب است و بنا بر قول اول خریدن ثانی لازم نیست و در خرید اول دو احتمال

است یکی آنست که فک او هم لازم نباشد بعلت اینکه ترکه از فک جمیع ورثه

قاصر ست و دوم آنکه خریدن و آزاد کردن او لازم است از جهت عموم نص

و فرق ست درمیان شراء آنکس که نصیب او وفا به فک او کند و کسی که حصه

او وفا نمی کند چه فک بعض اجزای آن و ان بعض مستلزم ضرر ست بر مالک

بحسب تبعیض الشرکة فیه و از انجمله ست اینکه ترکه بقیمت قریب مثل پسر

وفا نکند و بقیمت بعید مثل برادر وفا کند پس بنا بر قول اول خریدن بعید لازم

است نه قریب بنا بر قول ثانی بالعکس یعنی فک ابوین و اولاد مقدم است

بر فک بعید بلکه بنا بر قول اول محتمل ست که شراء بعید لازم نباشد و ترکه

بامام عائد شود و سید سند علیه الرحمه این احتمال را ضعیف دانسته هرگاه

این را دانستی پس بدان که وجوب فک ابوین محل خلاف نیست و

روایات کثیره درباب مادر وارد ست و بسبب اجماع مرکب پدر هم

با و ملحق ست با آنکه تصریح بحکم پدر نیز در بعض اخبار معتبره وارد ست و ما عدای

ابوین از وراث نسبی در فک ایشان اختلاف واقع ست و بعضی مثل ابن

بابویه و سلار مطلقا فک را لازم ندانسته اند و بعضی بر آنند که فک اولاد

لازم ست نه دیگر اقارب و جمعی بر آن رفته اند که فک اقربای نسبی مطلقا

واجب ست و این قول خالی از قوت نیست و اما فک زوج و زوجه پس محقق

علیه الرحمه و مختصر دران ترد ذکر کرده و فعل حضرت امیر المومنین علیه السلام
چنانچه در خبر صحیح آمده دلالت بر فک وجه دارد پس زوج اولی خواهد بود
بفک و به افتی فی المفاتیح و شرحها بانکه قائلی بفرق نیست و در کفایه در حکم
زوج تامل نموده لمنع الاولویة و از صحیح دیگر مستفاد میشود که حاجت بفک
زوج نیست و ترکه با امام وقت منتقل خواهد شد و هر گاه فک زوج واجب نباشد
پس فک زوجه بطریق اولی واجب نخواهد بود و الاجماع کالاجماع و فعل جناب
امیر علیه السلام احتمال تبرع دارد و توریث باقی مجاز المحمول بر عطیه میتواند شد
با انکه اصل عدم جواز اجبار است بر مولی در خصوص بیع پس قول ثانی خالی از
قوت نیست اگرچه احتیاط در صورت رضای مولی در فک و چنین است
و از جمله موانع که ورای موانع ثلثه است یکی لعان است و دیگر غیبت منقطعه
و دیگر سقوط حمل میتا و این سه هم در ضمن مسائل سابقه گذشت و دیگری دین
است و ذکر آن درین مقام اهم است لعموم البلوی فی الحاجة پس بدانکه کسی که
بمیرد و برا و دین مستغرق ترکه باشد پس علامه حلی علیه الرحمه در قواعد
فرموده است که اقرب انست که ترکه بمجرد موت بورثه منتقل میشود لکن آنها
ممنوع اند از تصرف دران چنانکه در رهن است تا وقتیکه آنرا ادا نکنند خواه
ازان بدهند و خواه از غیر آن و بعضی گفته اند که در صورت مرقومه مال میت
بر ملک او باقی خواهد بود و بوارث منتقل نخواهد شد و فائده هر دو قول در
صورتی ظاهر میشود که در مال نما واقع شود بهم رسد مثل انیکه اجناس ...

قدر بارآور دریا حیوانی اشتباه باشد که حامله شود پس بنا بر قول اول از زیادتی از مال و ترکه میت که ادعای
قرضخواهان آن متعلق نشود و بنا بر قول ثانی بدعوی قرضخواهان آن مثل اصل آن متعلق خواهند شد
اگر دین مستغرق که بنا بر شامل نتیجه فاضل از دین باشد بورثه منتقل خواهد شد و آن مقدار که در مقابل دین
است در حکم مال میت خواهد بود و تمام آن که مثل رهن خواهد بود و فاضل خراسانی علیه الرحمه در اصل مسئله اشکال
نموده و قول ثانی را اظهر دانسته و در صورت عدم استغراق منع ورثه از تصرف علی الاطلاق یا در آنچه
مقابل دین است خاصه دو احتمال نوشته و در اصل مسئله در نظر قاصر قول اول ظاهر است و در صورت
عدم استغراق ثانی وفاقا للفاضل الخراسانی علیه الرحمه از دین میت متعلق نشود بوارث مگر
بقدر ترکه میت فانه متفق علیه فیما عداه مشکوک والاصل عدمه و چونکه فرض التعلق بخصوص حصه
از ترکه نیست پس نقص فوارث در آن هنگامی بقدر وفای دین باقیمانده ممنوع نخواهد بود بدانکه
هرگاه زنی مهر و طلب از شوهر او که مشغول الذمه بمهر باشد و بعد از زن طالب شوند پس فریضه
ایشان از ترکه شوهر بحسب مقاصه تهاتر نخواهد بود که اولا فریضه متروکات هر دو را تصحیح کنند بعد
از آن سهام حصه مهر را از آن سهام قطع نمایند و بعد سهام باقیه ترکه شوهر را بر ورثه قسمت کنند مثلا آنکه
مادر فوت شد و شوهر و برادر و یک خواهر گذاشت پس اصل مسئله از دوازده است و مقطع آن ده تا پس سهام
زوج که پنج است از این فریضه ساقط می شود و متروکات شوهر را بر پنج سهم تقسیم ساخته بورثه
زوجه میدهند و هکذا تتمه بدانکه ممنوعیت از میراث را تعبیر بحجب میکنند و آن را بر دو
قسم منقسم میسازند یکی حجب حرمان است و دیگری حجب نقصان اما حجب حرمان پس حجب
طبقات و مراتب مقدمه است مراتب متاخره را مثل حجب ابعین اولاد و اولاد اولاد را
اجداد را و حجب اعمام اخوال را و حجب آبا ارباب ولا را و کذا سبب فی

مراتب اولاد کالصلب وہمچنین حجب اقرب ہر مرتبہ ابعد آنرا از صنف آن
پس اولاد صلب اگرچہ از اناث باشد حاجب اولاد اولاد اند و اولاد اولاد
حاجب اولاد اولاد اولاد وہکذا وابوین حاجب اینہا نیستند الا علی قول
الصدوق رہ واخوہ عیانی حاجب اخوہ علاتی اند واخوہ مطلقا حاجب
اولاد اخوہ وہکذا فی المراتب المتنازلہ واجداد میت حاجب اجداد
اب و ام اند وہکذا فی المراتب المتصاعدة وہمچنین در اعمام واخوال الا ما ستثنی
وہمچنین محجوبیت بالکفر والرق والحمل وما شاکل ذلک وتفصیل اینہمہ در مطاوی
مباحث سابقہ گذشتہ است واما حجب نقصان پس در سہ صورت
واقع میشود یکی اینکہ اولاد میت حاجب زوج ویا زوجہ او میشوند از نصیب
اعلی الی الادنی ودیگری حجب اولاد میت مادر را از فرض اعلای او
کہ ثلث است بسوی فریضہ ادنای او کہ سدس باشد اگرچہ بسبب رد
در بعض صور چیزی زیادہ از سدس باو عائد شود ودیگری حجب اخوہ
است مر مادر میت را از ما زاد علی السدس اگرچہ خود محجوب اند بحجب
حرمان لکن وجود شان بشرائطیکہ سبق ذکر یافت برای مادر سبب
حجب نقصان است **خاتمہ** در بیان مناسخات ومراد ازان در ینمقام
آنست کہ شخصی بمیرد وترکہ او تقسیم نشدہ باشد بعد ازان بمیرد دیگری از وارثان
او پس گاہی غرض متعلق میشود بتقسیم ہر دو فریضہ از یک اصل پس اگر وارث و
استحقاق متحد باشد پس بمنزلہ فریضہ واحدہ خواہد بود ومحتاج عمل جدید نخواہد

قسم اول اتحاد وارث است که وارث میت ثانی بعینه وارث میت اول باشند
قسم دوم اتحاد استحقاق است که جهت موجبه استحقاق میراث در هر دو یکی
باشند مثل بنوت و اخوت و زوجیت و مانند آن چنانکه مردی بمیرد و بگذارد
چهار برادر و دو خواهر که همه اینها عینی باشند یا فقط مادری باشند پس بمیرند
دو برادر از آن و یک خواهر و برای آنها وارثی سوای یک برادر و یک خواهر
نباشد درین صورت مال میان اینها للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم میشود اگر
همه اینها علاتی باشند و همه برابر خواهد رسید اگر اخیافی باشند و هر که از اینها
بمیرد بمنزله معدوم است و هم از اصل کان لم یکن خواهد بود پس گویا میت اول وارثی
سوای اینها نگذاشته است و اگر وارث مختلف باشند استحقاق مثل
اینکه مردی بمیرد و دو پسر وارث گذارد و یکی ازین هر دو پسر بمیرد و پسر
خود را گذارد پس جهت استحقاق در هر دو یکیست و آن بنوت است
و وارث مختلف است زیرا که وارث اول پسر او بود و وارث ثانی پسر
آن پسر و اگر بالعکس باشد مثل اینکه بمیرد مردی و بگذارد سه فرزند را بعد آن
یکی از اینها بمیرد و غیر از برادران کسی دیگر وارث او نباشد پس جهت استحقاق
مختلف است زیرا که در فریضه اولی جهت ارث بنوت است و در فریضه ثانیه
اخوت و وارث متحد است و اگر جهت ارث و خود وارث هر دو مختلف باشند
مثل اینکه مردی بمیرد زوجه و پسری و دختری را وارث گذارد و من بعد آن
زوجه بمیرد و پسر و دختر را وارث گذارد زیرا که جهت استحقاق ضعیفه در فرض اول

زوجیت بود و در فرض ثانی جهت استحقاق ولاد بنوت است و وارث میت اول
زوجه و اولاد بودند و وارث میت ثانی اولاد فقط پس اگر فریضه ثانیه از فریضه
اولی درست آید بمنزله فریضه واحده خواهد بود و آن در صورتی است که فریضه
ثانیه با نصیب میت ثانی از فریضه اولی مماثل باشد یا متداخل دران مثلا فریضه
در ما نحن فیه از بست و چهار است چه اصل فریضه از هشت تا بود و یک سهم از ان
نصیب زوجه و هفت سهم از ان نصیب اولاد و عدد سهام شان سه تا است که
پس هشت را در سه ضرب کردیم بست و چار شد و نصیب زوجه از ان سه سهم
است و وارث او منحصر در پسر و دختر و سهام شان مماثل نصیب او ست پس
فریضه سابقه کافی خواهد بود و تقسیم بسهولت بانجام خواهد رسید و اگر نصیب
میت ثانی با سهام ورثه او مماثل نباشد و نه این متداخل دران پس لا محاله
منکسر خواهد شد بر ورثه او و درین هنگام فریضه او را نسبت بورثه او مستقلا
تصحیح خواهیم کرد و سهام ورثه او را مشخص ساخته این فریضه را با نصیب آن میت
از فریضه اولی نسبت خواهیم داد که موافق است یا مباین پس اگر مباین باشد
فریضه ثانیه را در فریضه اولی ضرب خواهیم کرد و اگر توافق داشته باشند جزء
وفق فریضه ثانیه را در اصل فریضه اولی ضرب خواهیم کرد و اگر نصیب میت
ثانی از فریضه اولی که درست است در فریضه ثانیه متداخل باشد حکم
توافق بالمعنی الاعم جاری خواهد شد مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و پسر
را بگذارد و بعد از ان پسر بمیرد و بگذارد و پسر و دو دختر را که در صورت [illegible]

پدری اصل فریضه را از عدد رؤس ایشان که دو است ضرب می‌کنند و از مرتفع
تقسیم صحیح می‌شود و نصیب زوج از آن شش است و فریضهٔ او چهار است
و در میان نصیب و فریضه توافق بالنصف است جزو وفق فریضه را که
دو است در فریضهٔ اولی که دوازده است ضرب کردیم بیست و چهار شد
و از آن تقسیم صحیح می‌شود و همچنین هر قدر که از طبقات پائین روند بهمین ضابطه
فریضهٔ ثالثه و رابعه را نیز جدا جدا درست کرده نصیب میت ثانی و ثالث
و رابع که در دست است نسبت داده جزو وفق را در صورت توافق
و جزو فریضه را در صورت تباین در فریضهٔ اولی ضرب نموده حاصل را
قسمت کنند و طریقهٔ تصحیح فی البعض در مقدمات تفصیل گذشت فلا حاجة
الی اعادته تتمه بدانکه از ملحقات مقام است اینکه کسی وصیت کند
برای شخصی اجنبی امثل حصهٔ بعض ورثه بهر حال پس در صورت استخراج
مسئله احتیاج بر رعایت خواهد بود مثلاً کسی وصیت کند که نیز بدهد بقدر
نصیب پسرم باید داد و موصی بمیرد و بگذارد زوجه و یک پسر و
یک دختر پس اصل فریضه با قطع نظر از وصیت از بیست و چهار است و
برعایت وصیت دو احتمال دارد یکی اینکه نقصان حصهٔ موصی له
رسد بر همه ورثه عاید گردد و دیگر آنکه نقصان آن بر غیر زوجین وارد شود
و اول اوضح است و بنا بر آن تصحیح فریضه از سی و هشت خواهد شد اگر همه ورثه
اجازت دهند و الا از سی و شش طریقهٔ تصحیح آن اینست که اولا با قطع نظر از

وم

و نسبت تصحیح فریضه نمایند و بعد از آن بعدد سهام شبه سهام دیگر بر فریضه بیفزایند که بمقدار مجموع آن فریضه وصیت خواهد بود و نقصان بر جمیع ورثه عاید خواهد گردید کما فی العول عند العامه مثلا در مثال مفروض اصل فریضه از بست و چهار است و نصیب پسر از ان چهارده پس برای موصی له چهارده سهم بر اصل می افزایند همگی سی و هشت سهم میشود و چونکه چهارده از ثلث سی و هشت بیشتر است پس لا محاله اجازت ورثه درکار خواهد بود پس اگر همه اجازت دهند همین فریضه کافی خواهد بود و حاجت باعمال دیگر نخواهد شد و اگر اجازت ندهند بلکه وصیت را رد کنند حکم آن هم اشکالی ندارد چه درین صورت وصیت در غیر ثلث نافذ نخواهد شد پس الحال می باید که فریضه را از سه فرض کنند و یک حصه بموصی له بدهند و دو حصه باقی اگر بر ورثه منکسر نشود فبها و الا همچنانکه سابقا بفریضه شان تباین دارد یا توافق بر تقدیر اول فریضه آنها را در سه ضرب کنند و بر تقدیر توافق وفق آن را در سه ضرب کنند و آنچه حاصل شود فریضه رد خواهد بود پس در مثال مذکور از سی و شش سهم تقسیم صحیح خواهد شد و بر تقدیر یکه بعض ورثه اجازت دهند و بعض امتناع نمایند پس حتی زیاده تر در تصحیح فریضه رد خواهد داد و آن چنانکه جمعی از علما تصریح کرده اند آنست که اولا فریضه وصیت و فریضه رد وصیت هر دو را تصحیح نمایند بنهجیکه اشاره بآن گذشت بعد ان بنگرند که نسبت میانه فریضه وصیت و فریضه رد مباینت است یا توافق بالمعنی الاعم پس

اگر تباین باشد یکی از آن هر دو فریضه را در دیگری ضرب نمایند و اگر توافق باشد جزء وفق یکی را در دیگری ضرب کنند پس آنچه حاصل ضرب باشد فریضه مطلوبه خواهد بود که سهم مجیز و غیر مجیز را از آن تشخیص میتوان داد و طریقه تقسیم اینست که در صورت تباین نصیب مجیز را از فریضه اجازت گرفته در مسئله رد و نصیب غیر مجیز را از مسئله رد در مسئله اجازت ضرب کنند و در صورت توافق گرفته میشود نصیب مجیز از مسئله اجازت و ضرب کرده میشود در وفق مسئله رد و ضرب کرده میشود نصیب غیر مجیز یا وفق آن در وفق مسئله رد یا در مسئله رد و حاصل ضرب را بهر یک میدهند و موصی له را آنچه بعد دادن هر یکی از ورثه باقی ماند میدهند اینست ضابطه تصحیح و تقسیم پس در مثال مذکور چونکه فریضه اجازت و وصیت با فریضه رد وصیت بنسبت توافق بنصف دارد پس سی و شش را در نصف سی و شش که هجده است ضرب کرده شد شش صد و هشتاد و چهار سهم حاصل شد و همین است فریضه مطلوبه هکذا مسئلة الاجازة ۶۸۴ ۳۸

المسئله

ابن	بنت	زوجه	موصی له
۱۴	۷	۳	۱۲

زید مسئلة الرد من ۳۶ توافق بالنصف ۱۸

المسئله

ابن	بنت	زوجه	موصی له
۱۴	۷	۳	۱۲
۲۵۲	۱۳۳	۵۷	۲۴۲

پس برای پسر که مجیز است از مسئله اجازت چهارده است آنرا در هجده وفق مسئله رد که هجده است ضرب کردیم دو صد و پنجاه و دو حاصل شد برای

بنت که بحیز تثلیث آنچه از مسئله او رسیده بود در فریضه اجازت که نوزده است
ضرب نمودیم یکصد و سی شش حاصل شد و آنچه بزوجه بحیز تخییره از مسئله او رسیده آنرا نیز
در فریضه مسئله اجازت ضرب ساختیم پنجاه و هفت حاصل شد و مجموع این سهام چهار
و چهل و دو است پس این فریضه مطلوبه و صد و چهل و دو باقی ماند و آن حق موصی له
خواهد بود و آن از ثلث فریضه مذکوره که دو صد و بست و هشت سهم است بقدر
چهارده زائد است و آن از حصه پسر بسبب اجازت پسر باو عاید شده و طریق دیگر
که از سوانح وقت است و لعل اخصر نیست که اولا فریضه اجازت چنانکه گذشت
درست سازند و بعد آن ببینند که نصیب موصی له از ثلث می افزاید یا نه اگر کمتر باشد
یا بقدر ثلث باشد پس حاجت باستخراج فریضه دیگر نخواهند شد و اگر زاید بر ثلث باشد
پس اگر فریضه مذکوره مخرج ثلث نیز باشد و ثلث صحیح داشته باشد فبها و الا آن
فریضه را در سه ضرب کنند و بعد آن بتفریق معلوم کنند که زیادتی نصیب بر ثلث
بچه مقدار است هرگاه آنرا تخصیص کنند بنگرند که زاید با اصل فریضه قطع نظر از سهام
موصی له چه نسبت دارد و اگر نسبت تباین داشته باشد فریضه اصل را در فریضه اجازت
ضرب کنند و اگر نسبت توافق و لو بالمعنی الاعم داشته باشد جزو وفقی فریضه
اصل را در فریضه اجازت یا بالعکس ضرب نمایند پس آنچه حاصل شود فریضه مطلوبه خواهد بود
و کیفیت تقسیم آن این است که آنچه از فریضه اجازت بهر یکی رسیده باشد آنرا مضروبا
فی اصل الفریضه او وفقها برای هر واحد از ورثه و موصی له استخراج می کنند و بعد
آن بقدر ثلث بموصی له بدون مزاحمت می دهند و آنچه زاید است بر ثلث آنرا بر اصل

فریضه قسمت میکنند مخارج قسمت را سهم واحد قرار داده بحسب تقسیم اصل فریضه سهام ورثه قرار میدهند و بر نصیبشان می افزایند مگر مجیز که آنچه برای وارثین قسمت برآمده بر ثلث مال که بموصی له داده اند می افزایند و تمم العمل کاذا ۶۸۴

بنت زوجه المسئلة ۲۴ ضعفنا الیه مثل سهم الابن ۱۴ حصل ۳۸ ضربناه فی ۱۸ اصار ۶۸۴ ضربناه فی ۶ حصل

موصی له بمثل سهم الابن	بنت	ابن	زوجه
۱۴	۷	۱۴	۳
تفریق ثلث ۴۲ ۳۸	۲۱	۴۲	۹

با اصل فریضه ۲۴ ۴
بینهما توافق بالربع ۶
حاصل ضرب الفریضة الثانیة فی الوفق المذکور
۶۸۴

موصی له	بنت	ابن	زوجه
۲۵۲	۱۲۶	۲۵۲	۵۴
تفریق ثلث نافذ ۲۲۸	غیر مجیز	مجیز	غیر مجیزه
تفریق سهمی الغیر المجیزین ۲۴	جمع العددین ۷	اضیف الی ۱۴ سهم الموصی له بقی ما کان	جمع العددین ۳
اضیف الی الثلث ۱۴ اعنی سهم الموصی ۲۲۸ جمع العددین ۲۴۲	۱۳۳	۲۵۲	۵۷

وازتوابع مقاصد است معرفت سهام ورثه از ترکه یعنی شناختن مقدار حصه هر وارث از ترکه چه لازم نیست که عدد مال متروک مطابق سهام فریضه باشد بلکه اکثر اوقات که زاید یا ناقص میشود و حاجت متعلق میگردد بدریافت حصه هر وارث از ترکه پس بدانکه محقق در شرایع و علامه در قواعد سه طریق برای آن ذکر کرده اند اول اینکه نسبت دهند سهام هر وارث را بسوی فریضه هر نسبتی که مشخص شود بهمان نسبت از ترکه باو بدهند مثل اینکه فریضه زوج و ابوین از شش سهم صحیح میشود

هم

سه سهم از ان برای شوهر و آن نصف فریضه است پس شوهر نصف میشود که با دیگر
هر فریضه که باشد و از برای مادر دو سهم است و آن ثلث فریضه است پس ثلث میشود که
را میگیرد کما نا کان و از برای پدر انچه باقیست که ان یک سهم یعنی سدس
فریضه است پس او سدس که را میگیرد و مخفی نماند که این طریق در ذوی الفروض
خالی از تطویل بلا طائل نیست چه سهام مفروضه مغنی است از شناختن نسبت
اری کسانیکه بقرابت وارث میشوند گاه است که برای ایشان حاجت به استنباط
نسبت میشود ولکن لازم نیست که سهام شان نسبت بفریضه کسر منطق باشد
پس بر تقدیر یکه منطق باشد نهایت وضوح است و بر تقدیر یکه اصم باشد
شناختن نسبت بطرز کسری تقلیلا للسهام خالی از فائده نیست و اگر چه اسم
باشند که بسهم مضاف آن اعتبار کرده اند تا ضبط آن سهل شود طریق دیگر آنکه ترکه
را بر فریضه قسمت کنند پس خارج قسمت را در عدد سهام هر وارث ضرب
کنند انچه حاصل خواهد شد نصیب ان وارث خواهد بود از ترکه مثلا متروکه بیست
و چهار درهم است و فریضه او شش سهم چنانکه گذشت پس هرگاه ترکه را بر شش
قسمت کنند خارج قسمت در مقابل هر سهمی چهار تا خواهد بود پس ان خارج قسمت
را در سه سهم زوج ضرب کردیم دوازده درهم حاصل شد پس همین مقدار است
نصیب او از ترکه و ضرب میکنیم در واحد که نصیب پدر است از فریضه چهار تا
حاصل میشود و همان نصیب اوست از ترکه و ضرب می کنیم در دو که نصیب مادر است
هشت تا حاصل خواهد شد ان نصیب اوست از ترکه طریق دیگر آنکه ترکه اگر عدد صحیح باشد

ضرب میکنیم آنرا در آنچه رسید سهت چهار ... اثنا فریضه پس آنچه حاصل شود قسمت میکنی آنرا بر
سهام فریضه پس آنچه خارج شود همان نصیب هر وارث خواهد بود مثالش آنکه وارث
زوجه است و پدر و مادر و ترکه بیست درهم پس فریضه از دوازده خواهد بود و سهام
زوجه از آن سه تا ضرب می کنیم این سه را در بیست شصت میشود باز قسمت میکنیم آنرا بر
دوازده خارج قسمت پنج تا است پس زوجه را از ترکه پنج درهم خواهد رسید و از برای
مادر چهار سهم است از فریضه ضرب میکنیم آنرا در بیست هشتاد میرسد قسمت میکنیم آنرا
بر دوازده شش صحیح و دو ثلث خارج میشود پس از برای مادر از ترکه شش درهم و دو
ثلث خواهد بود و از برای پدر از فریضه پنج سهام بود ضرب کردیم آنرا در بیست صد
حاصل شد قسمت کردیم آنرا بر دوازده هشت صحیح و یک ثلث خارج شد پس همین قدر
پدر از ترکه خواهد رسید اگر در ترکه با صحاح کسری بوده باشد پس تمام ترکه را از جنس
آن کسر بسط کنند باین نحو که مخرج کسر را در عدد مال مکسور ضرب کنند بعد از آن کسر مذکور را بر
حاصل ضرب بیفزایند و عمل کنند در مجموع عملی را که در صحاح گذشت پس آنچه مجموع شود برای
هر وارثی قسمت کنند آنرا بر مخرج کسر پس اگر ترکه بیست دینار و نصف دینار باشد همه را
نصف میکنند پس چهل یک را می افزایند و عمل میکنند در آن مثل عمل صحیح و آنچه خارج
میشود برای هر وارثی از این عدد مبسوط قسمت میکنند آنرا بر دو خارج قسمت نصیب آن
وارث خواهد شد از جنس ترکه و اگر کسر ثلث باشد ترکه را اثلاث مینمایند و همچنین تا عشر و اگر
کسر غیر کسور عشره باشد ارجاع آن بکسر مضاف یا کسور معطوفه تواند شد مثل این عمل در آن
هم جاری تواند شد الا حکم کسر صمی علی حده بعد تحصیل مخرج آن مثل کسور منطقه خواهد بود. تمم

باب المیراث تمت و تلوه باب القضاء ان شاء الله تعالی